

امام زمان با متقی

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا أبا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على عليّ ابن الحسين و على أولاد الحسين و على أهل بيت الحسين و على اصحاب الحسين ورحمة الله وبركاته

اميرالمؤمنين على (عليه السلام) كفوّاً أحد است، حضرت زهرا (عليها السلام) كفوّاً خلقت است. به اولیای امور کار نداشته باشید. بر عمر و ابابکر لعنت کنید.

متقی فرمودند: این حرفها را کتاب کنید! کتاب یعنی چه؟ یعنی این حرفها به امر امیرالمؤمنین (عليه السلام) و حضرت زهرا (عليها السلام) زده شده است. متقی بوده، این حرفها را به وجود آورده است. قدر این کتاب را بدانید؛ آن وقت قدر خدا و پیامبر را فهمیده‌اید. خوشا به حال آن کسانی که این کتابها را بخوانند، قبول داشته باشند و به آن عمل کنند، سخی هم باشند؛ آن وقت با ماوراء ارتباط دارند. وقتی این کتابها را خواندند، در کالبد بدنشان به وجود می‌آید. رفقا! خیلی قدردانی کنید! آن وقت با ماوراء ارتباط دارید، نه با دنیا. کم آدم پیدا می‌شود که با ماوراء ارتباط داشته باشد.

رفقا! این حرفها القای خداست و بر زبان متقی جاری می‌شود؛ چرا؟ متقی می‌خواهد مردم بدانند و به آن عمل کنند. این حرفها به قلب متقی نازل می‌شود؛ برای این که آن را به مردم بگویند. خودش استفاده نمی‌کند؛ چون که اینها توی متقی هست؛ امام رضا (عليه السلام) هم به او فرمود: «حسین! برو مردم را راهنمایی کن و این حرفها را به آنها بگو!» پس متقی به امر امام رضا (عليه السلام) این حرفها را به شما می‌گوید؛ قدردانی کنید!

رفقای عزیز! هر دفعه که اینجا می‌آیید، به شما تذکر می‌دهم که من و عناد

نداشته باشید، دنبال خلق نروید، سخی باشید و آن را تا آخر برسانید، به اولیای امور هم کاری نداشته باشید، دنبال کارتان بروید و خودسازی کنید. بروید کنار تا مانند سلمان از اهل بیت (علیهم السلام) باشید. بیایید محبوب خدا شوید؛ اگر مقصد خدا را عملی کنید، محبوب خدا می‌شوید. باید بخواهید و کمک بگیرید؛ تا بتوانید مقصد خدا را عملی کنید.

ولایت یعنی دنبال خلق نرفتن، ولایت یعنی من نداشتن، ولایت یعنی مطیع بودن. متقی می‌خواهد ولایت را به شما تزریق کند، اما خلق می‌خواهد خودش را به شما تزریق کند؛ حالا چه کسی دنبال خلق نیست؟! در جنگ صفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسانی که تا هفت نسل، بعد از آنها شیعه می‌شدند را نمی‌کشت؛ اینها گول خورده بودند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن‌ها را نکشت! اما معاویه و بدعت‌گذار، مردم را گول می‌زنند. ائمه طاهرین (علیهم السلام) در این دنیا آمده‌اند که ما را به نجات ابدی برسانند، خودمان دنبالشان نمی‌رویم!

خدا، دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) می‌فرمایند: «پیش متقی بروید!» امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «متقی وکیل من است.» متقی هم می‌فرماید: «حاج ابوالفضل وصی من است، سخاوتمندان را به ایشان بدهید. من از هر سه فرزندم راضی هستم؛ اما الآن این حاج ابوالفضل یک مدیریت بالخصوص به این مجلس دارد. اگر پولی به او بدهم که چیزی بخرد، هر چقدر زیاد بیاورد، به من برمی‌گرداند.»

رفقای عزیز! اگر من از دنیا رفتم، مجلس ولایت را تا آخر برسانید. بعد از من لطمه‌ای به شما می‌خورد، آن را به خودتان وارد نکنید. الآن یک خُرده اینجا را رودربایستی می‌آیید، رودربایستی تمام می‌شود و خدا در کار می‌آید. اینجا را ترک نکنید؛ یعنی یقین کنید و آن را مثل نماز حتی یک خُرده بالاتر بدانید. محکم و استوار باشید، نه این که جلسه را از بین ببرید. من ممکن است در ظاهر از بین شما بروم، اما در باطن هستم، خبر دارم و خبر به من می‌رسد.

مواظب باشید خطا نکنید! دائم العمر از ولایتان محافظت کنید! دائم العمر انتظار الفرج و انتظار خدمت به فقرا داشته باشید! خدمت به فقرا، خدمت به

امام زمان (عج الله فرجه) است.

این حرف‌ها همین جاست؛ تا رجعت اینجا باشید؛ آن وقت امام زمان (عج الله فرجه) دنبال‌تان می‌فرستد. کسی که قانع و راضی است، پیرو خلق نیست. ائمه (علیهم السلام) هم همین‌طور بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) را طناب گردنش انداختند و چهل نفر او را هل می‌دادند، دنبال کسی نرفت. شما هم مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنبال کسی نروید. اگر قانع و راضی باشید، زیر بار کسی نمی‌روید. تمام عمرم رنج کشیدم، گرسنگی کشیدم، اما زیر بار کسی نرفتم.

من به بهشت هم قانع نیستم، همه این‌ها خلق هستند. من به محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) قانع هستم، این‌ها مافوق تمام خلقتند. نه این که بهشت را نخواهم، مافوق بهشت و فردوس را بیشتر می‌خواهم.

رفقای عزیز! امیدوارم اینجا را از دست ندهید. چطوری از دست نمی‌دهید؟ باید جایی نروید! شما ولایت را یقین نکرده‌اید که جاهایی می‌روید که امر ولایت نیست. جاهایی می‌روید که اسم امام حسین (علیه السلام) هست، اما تأییدش نیست. این جور جاها نرفتن، ولایت خواستن است. وقتی نروید، به امام حسین (علیه السلام) اتصال هستید. امام حسین (علیه السلام) هم به حرف یزید نرفت، عباس را داد، اکبر و اصغرش را داد، عون و جعفرش را داد، کشته شد و به حرف یزید نرفت. نمی‌توانم حرفم را بزخم! شما نمی‌خواهد کشته شوید، اما به حرف خلق نروید. حالا امام زمان (عج الله فرجه) می‌فرماید: «حسین جان! پدر و مادرم به قربان اصحاب باوفایت!»

اصحاب امام حسین (علیه السلام) به حرف یزید نرفتند و شهید شدند. اگر شما هم به حرف خلق نروید، جزء شهدای کربلا هستید. مگر این حرف شوخی است؟! نرفتن خیلی مشکل است، بروید کنار! اما به فکر مردم باشید؛ البته مردمی که مستحق هستند، مردمی که با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هستند، نه مردمی که بدعت‌گذارند. حضرت فرمود: «به اسب‌های دشمنان ما آب ندهید!»

آرامش بشر این است که توی ولایت بیاید. آرامش بشر این است که گناه نکند. آرامش بشر این است که با خدا حرف بزند و بیتوته داشته باشد. آرامش بشر این است که دنبال امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زمان (عج الله فرجه) باشد؛ نه دنبال خلق. هر دفعه تکرار می‌کنم که عکس مرا در خانه‌هایتان بزنید و با آن نجوا داشته باشید؛ خدا هم خوشش می‌آید که شما با او صحبت کنید. این حرفها هست. شما همیشه این جلسه را کمک کنید. اگر آب به یک درخت ندهید، خشک می‌شود؛ این جلسه را کمک کنید خشک نشود.

من از خدا خواستم رفقایم به فقر مبتلا نشوند. این تازه بیچاره مالی است، نه بیچاره دین. بیچاره دین آن است که علی (علیه السلام) ندارد، بیچاره دین آن است که از این حرفها کنار برود. قدر اینجا را بدانید! باید ولایت از شما صادر بشود، آن صادرات خیلی مهم است.

وقتی سخی نباشید، به درد نمی‌خورید. وحشی را گفت نگش! چون سخاوت و ذره‌ای محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشت؛ با این که حمزه سیدالشهداء را به شهادت رساند. وقتی شما حاجت برادر مؤمن را برآورده کردید، آن نور است. آن نور، اول شامل خودتان می‌شود. حضرت می‌فرماید: «وقتی که مؤمن وارد قبرش می‌شود، دو نور بر او وارد می‌شود؛ یکی نور ولایت است، یکی هم نور ادخال سرور در قلب مومن است که آن بزرگ تر است.» چرا؟ چون آن امر ولایت است.

از این بهتر نیست که می‌فرماید اگر شما سخی باشید، وقتی از دنیا می‌روید، خدا شما را در عرش خودش داخل می‌کند. آن جا مَقَرِّی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید جای سخاوتمندان است؛ اما سخاوت یک خُرده مشکل است! سخاوت شجاعت می‌خواهد؛ شما الآن چندین خیال برای پولتان دارید، حالا که می‌خواهید در راه خدا بدهید، زورتان می‌آید؛ ولی اگر سخی باشید و ولایت داشته باشید، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «اگر او را نخواهی، دروغ می‌گویی که ما را می‌خواهی؛ اول باید او را بخواهی.» مقام امام آن قدر بالاست که می‌فرماید اگر او نباشد، تمام عالم فروریزان می‌شود، ولی اینجا می‌گوید باید دوست ما را بخواهی؛ چرا؟

چون صفات مؤمن، امر امام است؛ این است که این قدر بالاست. فقط متقی است که کسری‌های ما را برطرف می‌کند و ما را به نجات ابدی می‌رساند، ما خودمان دنبالش نمی‌رویم!

خداوند تبارک و تعالی این عالم را ایجاد کرد؛ آن وقت این عالم هست، هر کسی از آن استفاده‌ای می‌کند. هر کدام از این مردم به امر خدا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشند، برتری پیدا می‌کنند؛ اما کسی هست که عالم پیش او کوچک است، او متقی است. من خودم همین‌طور هستم؛ تمام عالم پیش من کوچک است. آن کسی که عالم را خلق کرده، می‌بینم و با خدا حرف می‌زنم. می‌گویم: «خدایا! تو این عالم را خلق کردی؛ حضرت زهرا (علیها السلام)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را خلق کردی.» من خدا را این‌طوری می‌شناسم. این حرف از علی (علیه السلام) شناختن بالاتر است. چه کسی این‌طور است؟ فقط متقی. خدانشناسی یعنی این. به خدا می‌گویم: «خدایا! قدرتم را بگیر! خدایا! تو به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) قدرت دادی. قدرت مرا هم بگیر! بتوانم بروم و ببایم.»

عالم می‌چرخد؛ اما ما ائمه طاهرین (علیهم السلام) را نمی‌شناسیم. این‌ها آسمانی بودند، نه زمینی. خدا دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) را در زمین آورد، تا مردم هدایت شوند. مردم با این‌ها خوب نیستند؛ به خاطر همین اهل جهنمند.

ائمه طاهرین (علیهم السلام) به متقی می‌فرمایند: «بگو!» امام رضا (علیه السلام) هم به متقی فرمود: «برو مردم را هدایت کن!» به شما چه می‌گوید؟! به شما می‌گوید: حرف متقی را بشنوید! اما مردم با متقی خوب نیستند؛ به خاطر همین می‌فرماید: در آخرالزمان اگر از هزار نفر یک نفر با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند. آنها می‌فهمند که وقتی به حرف متقی نیستید، بی‌دین از دنیا می‌روید. الحمد لله رفقای مجلس ما با دین از دنیا می‌روند، چون که سخی هستند و دنبال خلق نمی‌روند، دنبال علی (علیه السلام) و اولاد علی هستند. رفقای من به جنات می‌روند، خوش

به حال آنها! از اینجا دست بردارید و با متقی رفیق باشید. ائمه طاهرين (عليهم السلام) متقی را تهیه کرده‌اند، اگر با متقی رفیق باشید؛ با دوازده امام، چهارده معصوم رفیق هستید.

در نظر متقی، اینجا و زمین و آسمان یکی است. به من بگوئید کدام یک از شما به آسمان راه دارید؟! خودتان با خودتان نجوا کنید. حرف‌هایی هست که نمی‌توانم بزنم؛ چون کشش ندارید! همین حرف‌هایی که گفتم را عمل نمی‌کنید. روی سنگ قبرم با خط درشت بنویسید که با جگر پُر خون از دنیا رفتم و نتوانستم حرفم را بزنم؛ نه به یهودی‌ها، به شما خوب‌ها نتوانستم حرفم را بزنم؛ چون شما خوب‌ها هنوز از امتحان در نیامده‌اید! مگر ممکن است آدم، واقعیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) را بگوید؟!

یک کاری کنید که متقی شما را قبول کند. چه کسی این عالم را می‌شناسد؟ فقط متقی. اگر شما سخی باشید و دنبال خلق هم نروید، حالا وقتی می‌خواهید عالم را بشناسید، باید از متقی بشناسید. کس دیگری این عالم را نمی‌شناسد. الآن عوض این که متقی را بشناسند، حرف هم به او می‌زنند! این عده از همان‌هایی هستند که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرف زدند. شما از آن‌ها نباشید! بیایید سخی باشید و از اینجا دست بردارید! اگر از اینجا نروید، آن وقت از نابغه‌های عالم خطاب می‌شوید.

چرا متقی به آسمان راه دارد؟ عیسی یک سوزن و نخ داشت، در آسمان چهارم نگاهش داشت؛ اما متقی اصلاً سوزن و نخ ندارد. شما که کارخانه سوزن و نخ دارید! بیایید دنبال متقی! خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام رضا (علیه السلام) به متقی می‌گویند: حرف بزن! به شما می‌گویند: بروید حرف متقی را بشنوید! اسم من حاج حسین خوش لهجه است، بیایید به حرف متقی بروید! ایمان به جلسه داشته باشید، نه این که بیایید و بروید. من خودم که نمی‌گویم! ائمه (عليهم السلام) خودشان اینجا آمده‌اند. بیایید نتیجه داشته باشید؛ هیچ کجا خبری نیست! مردم دنبال خلق رفتند.

اگر شما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را معرفی نکنید، حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشنیده‌اید. ائمه طاهرین (علیهم السلام) نور واحدند، این‌ها یکی هستند؛ اما خداوند می‌فرماید: «به عزت و جلالم، قسم اگر عبادت ثقلین کنی، ولی امیرالمؤمنین علی را قبول نداشته باشی، تو را با صورت به آتش جهنم می‌اندازم.» این حرف فقط راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. کسی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول ندارد، عمر لعنة الله علیه است. شما عمر را نخواهید!

در دنیا کسی که عمر را قبول ندارد، فقط متقی است؛ او به شما هشدار می‌دهد. ما باید از متقی تشکر کنیم که در آخرالزمان شناسایی عمر را به ما داد و نگذاشت پیرو عمر شویم. ما فراموش‌کاریم، فقط متقی به ما یادداشت می‌دهد.

وقتی عمر لعنة الله علیه در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) را آتش زد و گفت: بروید هیزم بیاورید! یک نفر نبود که از حضرت زهرا (علیها السلام) حمایت کند! عوض این که جلوی عمر را بگیرند، حرفش را شنیدند و رفتند هیزم آوردند! در تمام دنیا اگر متقی در ظاهر بود، جلوی عمر را می‌گرفت و کشته می‌شد؛ آن‌وقت مردم می‌گفتند یک نفر کشته شد و جلوی عمر را گرفت؛ اما با این همه جمعیت یک نفر هم نبود! الآن هم همین‌طور است، این هر کاری خواست انجام داد! من به شما هشدار می‌دهم! در این زمان گفت: «علی اصحاب رسول الله است، عمر هم اصحاب رسول الله است؛ بد به عمر نگویند.» مردم هم دیگر بد به عمر نگفتند! متقی جگرش خون است؛ اما الحمد لله جوابش را داد و فرمود: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خورشید را برگردانده، هر نفسش افضل از عبادت ثقلین است! یک ضربت شمشیرش افضل از عبادت ثقلین است! هنگام مرگ بالای سر همه حضور دارد و در قبر سفارش دوستانش را به نکیر و منکر می‌کند، درباره‌اش خدا فرمود: اگر عبادت انس و جنّ کنی و امیرالمؤمنین علی را به «الیوم اُکملت لکم دینکم» قبول نداشته باشی، با صورت تو را به جهنم می‌اندازم؛ اما این عمر لعنة الله علیه چه کار کرده است؟! خیلی‌ها در ماوراء گیر هستند! هشتاد نفر مرجع داریم، به آنها گفتیم چرا جلوی او را نگرفتید؟! چرا جوابش را ندادید؟! چه کسی جوابگوی تمام خلقت است؟ فقط متقی.

خواست حضرت زهرا (علیها السلام) این بود که مصحف را برای مردم افشا کند، تا مردم طرف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروند؛ اما عمر نمی‌خواست این طور شود؛ برای همین با جسارتی که به حضرت زهرا (علیها السلام) کرد، هم مصحف را پایمال کرد و نگذاشت افشا شود، هم حضرت محسن (علیه السلام) را کشت. حالا آخرالزمان مردم پیرو عمر هستند!

وقتی به مدینه رفتم، داخل مسجد النبی نشدم، گفتم: «ای مسجد! خراب شوی! مسجدی که در آن طناب به گردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیندازند و شمشیر بالای سرش بگیرند، تا با خلیفه مسلمین بیعت کند، نمی‌خواهم آن مسجد را ببینم!» حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خواست نفرین کند، یک نفس از روی ناراحتی کشید، ستون‌های مسجد لرزید و از جا حرکت کرد. مردم از زیر ستون‌ها می‌رفتند. همه دیدند مسجد دارد متلاشی می‌شود. قربان علی (علیه السلام) بروم! حالا باز هم به این‌ها رحم می‌کند! خدا علی (علیه السلام) را ارحم الراحمین کرده است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دید اگر حضرت زهرا (علیها السلام) نفرین کند، عالم به هم می‌خورد؛ چون عالم در اختیار فاطمه زهراست. خدا اینجا هم زهرای عزیز (علیها السلام) را افشا کرد و حالی آن‌ها نمود؛ اما حالی‌شان نیست! مثل ما که حالی‌مان نیست! بین خدا افشا کرد که تمام این زمین در اختیار زهرای عزیز (علیها السلام) است!

یک وقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صدا زد: «سلمان! به حضرت زهرا بگو نفرین نکن! تو دختر رحمة للعالمین هستی؛ اگر نفرین کنی، تمام عالم نابود می‌شود، نفرین تو به طیور هم اثر می‌کند و همه هلاک می‌شوند.» بین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) طناب گردنش است، شمشیر بالای سرش است، اما به فکر طیور عالم است! می‌گوید طیور نباید صدمه بخورد! آن‌ها معصومند و به ما اعتقاد دارند. اگر مردم ارزش ندارند، طیور ارزش دارند؛ چون امر را اطاعت می‌کنند؛ اما این مردم امر را اطاعت نمی‌کنند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سفارش طیور را به زهرای عزیز (علیها السلام) می‌کند، حالا که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سحرگاه نوزدهم ماه رمضان به سمت مسجد می‌رود، طیور دامن امیرالمؤمنین (علیه

السلام) را گرفتند و گفتند: علی جان! کجا می‌خواهی بروی؟! می‌خواهند تو را بکشند! طيور می‌خواهند جبران آن لطف امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بکنند، می‌گویند: علی جان! تو جان ما را نجات دادی، ما هم به تو می‌گوییم جانت در خطر است! آیا این حیوان است یا ما؟! این همه قدردان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند! حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) سفارش طيور را به حضرت زینب (علیها السلام) کرد و فرمود: یا به آنها رسیدگی کن یا رهایشان کن! همان‌گونه که در مسجد به زهرای عزیز (علیها السلام) هم سفارش کرد؛ آیا سفارش دوستانش را نمی‌کند؟! شما هم بیاید به غم حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) شریک باشید!

چرا حضرت زهرا (علیها السلام) نفرین نکرد؟ چون خود زهرای عزیز (علیها السلام) هم باید در اختیار امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، درست است که اختیار داشت این کار را بکند، اما وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: نفرین نکن! زهرای عزیز (علیها السلام) هم امر را اطاعت کرد. چه کسی این حرف‌ها را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

کجا ما ائمه طاهرین (علیهم السلام) را شناخته‌ایم؟! فهم ما نفهمی است! یک فهمی برای خودمان درست کرده‌ایم! آخر چه فرزندی بوده که در شکم مادرش تذکر بدهد؟! به غیر از حضرت زهرا (علیها السلام) کسی نبوده است. مردم حضرت خدیجه را خیلی مذمت می‌کردند، به او می‌گفتند چرا همسر محمد یتیم که چیزی ندارد، شدی؟! حالا ما موقع وضع حملت به کمکت نمی‌آییم. یک دفعه زهرای عزیز (علیها السلام) فرمود: «مادر جان! ناراحت نشو! زنان بهشتی به کمکت خواهند آمد. حواء، آسیه، مریم بنت عمران و ساره می‌آیند.» فرزندی که در ظاهر به دنیا نیامده، مادرش را آرام کرد. آیا این زن است؟! کسی که گفت حضرت زهرا (علیها السلام) زن است، عمر لعنة الله علیه بود. به ابابکر گفت یک زن نباید تو را ناراحت کند!

فهم تمام عالم پیش این‌ها کم است! اگر امام صادق (علیه السلام) فرموده بود، من این مطلب را نمی‌گفتم! امام فرمود: «فردای قیامت مادرمان زهرا مثل مرغی که دانه‌های خوب و بد را تمیز می‌دهد، دوستانش را در محشر

زیر سایه عرش خدا جمع می‌کند؛ اما آن موقع دوستانش کم هستند، همه آن طرف هستند، معلوم می‌شود همه عالم به غیر از عرش خدا نابود می‌شود؛ چون که عرش جای ائمه طاهرین (علیهم السلام) است. حالا شما به کجا دلتان خوش است؟! چه کسی می‌خواهد دستتان را بگیرد؟! بیایید دست به دامن این‌ها باشید! دنبال خلق نروید!

ائمه طاهرین (علیهم السلام) در هر ابعادی شاخص هستند. فاطمه زهرا (علیها السلام) خدمت پدرش آمد و فرمود: پدر جان! طفلی که در شکم من است، همین‌طور می‌گوید «أنا العطشان! أنا العطشان!» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دخترم! عاشورا این فرزندت، بدنش از تشنگی ترک، ترک می‌شود. فرمود: این فرزند را می‌خواهم چه کنم؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شفاعت امت من با اوست، دوستانش را شفاعت می‌کند. فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: پدر جان! به دیده منت دارم. شما هم باید به فکر مردم باشید، بی‌خودی که به جایی نمی‌رسید! زهرا ی عزیز (علیها السلام) دارد فرزندش را فدای شما می‌کند! بی‌رحم‌های بی‌انصاف! کجا می‌روید؟! حالا بروید یک کارهایی بکنید! ببینید چه چیزی را از دست می‌دهید؟! زهرا را! اگر همه آبهای آسمان را رویم بریزند، از نفهمی مردم می‌سوزم! ببین چه زهرایی دارید؟! کجا می‌روید؟! فردای قیامت هم به فکر شماست! ما گنهکار هستیم! خدا می‌گوید اگر گناهانتان را افشا می‌کردم، دیگر شما را خاک نمی‌کردند!

وقتی که زیر دوش آب قرار می‌گیرید، بگویید: «خدا! از سر گناه کوچک و بزرگ ما در گذر! زهرا جان! من با مهریه تو پاک می‌شوم.» چون خدا آب و نمک را مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) قرار داد. حالا روز قیامت فاطمه زهرا (علیها السلام) می‌فرماید: «این افراد در جلسه پسر حسین می‌آمدند، انفاق داشتند، مغرض نبودند، علی جان! فکری به حال این‌ها بکن!» اصلاً گنهکار، فرزند زهرا (علیها السلام) می‌شود انگار! ادب داشته باشید!

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «زهرا جان! من که احتیاج ندارم، آن شمشیری که در یوم الخندق زدم، آن نفسی که در لیلۃ المبیت

کشیدم، برای این گنهکاران باشد.» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هم می‌فرماید: «من وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کردم، خدا فرمود: تو رحمة للعالمین شدی. این رحمة للعالمین هم برای این گنهکاران باشد» اما شما رفقا! گناه نکنید! روزی صد مرتبه بگویید: «یا علی! یا زهرا! یا علی! یا فاطمه! کمکم کن!» چرا این ذکر را نمی‌گویید!؟

اینجا که می‌آیید، باید آخرین جا برای شما باشد، آخر همین‌جاست؛ نه این که دنبال آخر بروید! به خاطر همین اینجا بشرطها و شروطها است، اینجا شروط است. اگر از اینجا بروید، هیچ کس شما را دوست ندارد؛ نه ائمه طاهرین (علیهم السلام) دوستتان دارند، نه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای (علیها السلام) عزیز شما را دوست دارند؛ چون که شما پیرو خلق و شیطان شده‌اید.

خانه واقعی، خانه متقی است. چرا؟ چون که ائمه (علیهم السلام) خانه شما نیامده‌اند، اینجا آمده‌اند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده، حضرت زهرا (علیها السلام) آمده، امام حسین (علیه السلام) آمده است؛ پس خانه واقعی اینجاست! کجا می‌روید عزیزان من؟! چه کسی این حرف‌ها را می‌زند؟ فقط متقی.

یک وقت آقا امام رضا (علیه السلام) با آقا جوادالائمه (علیه السلام) به مکه رفتند، یک دفعه مردم دیدند که امام جواد (علیه السلام) خودش را روی زمین انداخته و های، های گریه می‌کند. پرسیدند: آقا جان! چه شده؟ فرمود: پدرم دارد با خانه خدا وداع می‌کند.

اگر آقا امام حسین (علیه السلام) در جبل‌الرحمه می‌رود و آنجا خطبه می‌خواند، دارد با مکه و منا، صفا و مروه و حجرالاسود وداع می‌کند. چه کسی این را می‌دید و می‌فهمید؟ اهلش می‌دیدند؛ اما همه نااهل بودند! اگر همه دنبال امام حسین (علیه السلام) آمده بودند که او را مجرم و کافر نمی‌کردند، شریح قاضی لعنة الله علیه فرمان قتلش را صادر نمی‌کرد!

هیچ کجا امام زمان (عج الله فرجه) مطابق وداع امام حسین (علیه السلام) دلش نمی‌سوزد! امام حسین (علیه السلام) در خیمه آمد و فرمود: «زینب

جان! خداحافظ! سکینه! رقیه! خداحافظ!» تا حتی با فضا هم خداحافظی کرد. وقتی امام حسین (علیه السلام) به حضرت زینب (علیها السلام) فرمود: زینب جان! پیراهن کهنه بیاور! زینب غش کرد. امام حسین (علیه السلام) دست ولایت بر قلب زینب گذاشت و فرمود: خواهرم! زینب جان! باید یک خطبه در دروازه کوفه، یکی هم در شام بخوانی؛ پرچم معاویه را بکنی و پرچم پدرمان علی را نصب کنی. زینب فرمود: برادر جان! امرت را اطاعت می‌کنم.

متقی یک القای دیگری هم دارد؛ می‌فرماید: یک وداع دیگری هم در عالم هست؛ آن وداع حضرت زهرا (علیها السلام) است. زهرای عزیز (علیها السلام) به فضا فرمود: «فضه! من می‌خواهم، صدایم بزنی، اگر جواب ندادم، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را خبر کن!» امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) از مسجد به خانه آمدند و سراغ مادرشان را از فضا گرفتند. فضا گفت: مادرتان استراحت کرده. گفتند: فضا! مگر ما نمی‌دانیم مادرمان از دنیا رفته؟! گفت: پس بروید پدرتان را خبر کنید!

امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) به مسجد آمدند، سر به دیوار گذاشتند و گریه می‌کردند، حالا مردم آمدند و گفتند: علی جان! این دو تا آقا زاده گریه می‌کنند، هر چه به آنها می‌گوییم، حرف نمی‌زنند! آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مسجد بیرون آمد و فرمود: حسن جان! حسین جان! چه شده است؟! این‌ها می‌دانند، می‌خواهند افشا کنند. صدا زدند: «پدر جان! بیا! مادرمان از دنیا رفت.» امیرالمؤمنین (علیه السلام) از مسجد که آمد، یک دفعه زانویش خم شد و به زمین افتاد، فرمود: خدایا! زانویم گیر ندارد! دو مرتبه از جا بلند شد و چند قدم رفت. لنگر زمین و آسمان تا به خانه رسید، سه مرتبه زمین خورد و بلند شد؛ تمام خلقت زمین خورد؛ چون فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) زهراشناس است. اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به زانو در آمد، مرگ زهرای عزیز یک عالمی را به زانو درآورد.

حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه آمده و می‌گوید: زهرا جان! با من حرف بزنی! امیرالمؤمنین (علیه السلام) زهرای عزیز (علیها السلام) را به

ظاهر غسل داد و کفن کرد؛ به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) فرمود: بیایید با مادرتان وداع کنید! وقتی آمدند، دستان زهرای عزیز (علیها السلام) از کفن بیرون آمد، یکی را گردن امام حسن (علیه السلام)، دیگری را گردن امام حسین (علیه السلام) انداخت. منادی ندا داد: «علی جان! حسن و حسین را از مادرشان جدا کن! ملائکه آسمان طاقت ندارند.» این ندا، ندای خدا بود؛ ندای خدا، ندای خلقتی است که گفت ملائکه طاقت ندارند؛ اما آن جایی که امام حسین در خیمه آمد و فرمود: زینب جان! این ندا، ندایی بود که در دنیاست، بین خود ائمه (علیهم السلام) است. چه کسی این حقایق را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

امام حسین یک وصیتی به حضرت زینب (علیها السلام) کرد، فرمود: «خواهرم، زینب جان! وقتی مرا شهید کردند، اسبم در خیمه می‌آید که شما را راهنمایی کند، می‌گوید: زینب! امّ کلثوم! امام سجاد! بیایید تا امام حسین را نشانتان بدهم که کجاست؟ مبادا بگذاری بچه‌ها دنبالش بیایند؛ چون که سرم را جدا می‌کنند! ممکن است بچه‌ها ببینند، فُجعه کنند!» یک وقت دیدند صدای شیهه ذوالجناح می‌آید، همه خیال کردند امام حسین (علیه السلام) است. تا بیرون آمدند، دیدند زین وازگون! یال اسب غرق خون! داد می‌کشید: «الظّلیمه! الظّلیمه!» وای به حال آن امتی که پسر پیامبرشان را کشتند! وای به حال آن امتی که امام زمان خودشان را کشتند! آیا این اسب حیوان است یا آن‌هایی که حسین (علیه السلام) ما را کشتند؟ بین چه می‌گوید؟! این اسب جلو افتاد، تا امام حسین (علیه السلام) را نشان اهل بیت (علیهم السلام) بدهد! حالا حضرت زینب (علیها السلام) چه کار می‌کند؟! یکی از این طرف می‌رود! یکی از آن طرف می‌رود! حضرت زینب (علیها السلام) می‌خواهد آن‌ها را برگرداند، دنبالشان می‌دوید! همه بچه‌ها را برگرداند؛ امر برادرش امام حسین (علیه السلام) را اجرا کرد. چه کسی این حرف‌ها را افشا می‌کند؟ فقط متقی.

این دنیا زمان دارد، زمان برای مردم پیش می‌آید؛ حالا این مردم دنبال زمان می‌روند، شما نروید! هر کجا حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است، بروید! چه کسی الآن

دنبال دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) می‌آید؟! گفتم که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: حسین! امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: حسین! زهرای عزیز (علیها السلام) می‌گوید: حسین! تمام اینها هماهنگ هستند. شما چرا هماهنگ نیستید و خلق می‌گویید؟!

متقی به شما آگاهی می‌دهد. تمام آنچه که برای مردم - در زمان- پیش می‌آید را متقی می‌داند. هیچ کس به جز متقی نمی‌تواند کارهایی که در زمان پیش می‌آید را برطرف کند. کسی که بلا و مصیب تهابی که برای مردم اتفاق می‌افتد را تغییر می‌دهد، فقط متقی است. مگر بارش باران را تغییر نداد؟! فرمود: به خدا گفتم: «خدایا! مردم گنهارند، درخت‌ها چه گناهی کرده‌اند؟! اگر من بودم، باران را نازل می‌کردم.» خدا هم باران را فرستاد. مگر جلوی سیل و یخبندان را نگرفت؟! مگر با دعایش آلودگی هوا رفع نشد؟!

متقی در مورد این بیماری فرمود: «خدا مردم را عذاب کرد، این کار معلوم نیست آرام بگیرد! مگر اینکه مردم دست از کارهایشان بردارند!» متقی نظرش این است؛ چون که مردم به معصیت خوش هستند! آن مردک زن دارد، اما به فکر بچه‌های مردم است؛ باید به سزایش برسد.

شما به کسی کاری نداشته باشید، صدقه دهید؛ بعد بگویید: «یا علی! یا زهرا! یا حسین! حسین جان! به حق علی اکبر، به حق علی اصغر، بلا را رفع کن! مردم هم این‌طور بگویند؛ وگرنه فایده ندارد.»

خدا فکر را به شما داده، فکر این است که شما از خدا هدایت یعنی قبولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بخواهید؛ برای همین به شما می‌فرماید: «به عزت و جلالم قسم اگر عبادت انس و جنّ کنی، اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، تو را با صورت در جهنم می‌اندازم.»

دین خدا همیشه هست، من گفتم، دوباره تکرار می‌کنم، تمام زمین آب بود، خدا اراده کرد که بشر را روی زمین بیاورد. زمین کعبه را خلق کرد و همه زمین‌ها را از آن جا به همه جا کشید. حالا که بشر را روی زمین آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را خلق کرد و گفت: «ای مردم دنیا! به حرف

پیامبر بروید!» حالا که مردم، دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نرفتند و معصیت کردند، جهنم را خلق کرد. جهنم الآن در دنیا هست. علی (علیه السلام) با خدا بود، گفت: کسی که حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشنود، اهل جهنم است. پیامبر (علیه السلام) گفته علی! پس کسی که حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداشته باشد، دنبال عمر است و جهنمی است. متقی مثل ائمه طاهرین (علیهم السلام) از اولش بوده، می‌فرماید: خدا بود و علی بود و متقی؛ پس بیایید حرف متقی را بشنوید و به آن عمل کنید.

عمر جلسه بنی ساعده را درست کرد، امام حسین (علیه السلام) هم می‌فرماید: «من کشته جلسه بنی ساعده‌ام.» عمر ائمه طاهرین (علیهم السلام) را خلق حساب کرد و مردم هم دنبالش رفتند. شما دنبال هیچ کس نروید! دنبال کسی که مقدس است هم نروید! به اولیای امور هم کار نداشته باشید؛ آن وقت خودتان را مقدس می‌کنید!

عمر مقدس بود که همه مردم دنبالش رفتند. سلطان روم آمد که خلیفه مسلمین را ببیند، به او گفتند: خلیفه به بیابان رفته است. وقتی به سراغش آمد، دید خشت مالیده و خوابش برده است. سلطان روم گفت: اگر عمرش کفاف دهد، تمام دنیا را می‌گیرد! این قدر مقدس بود که از بیت‌المال نمی‌خورد؛ اما زهرای عزیز (علیها السلام) را کشت! من هر روز یک دور تسبیح لعنت به عمر می‌کنم؛ دوباره تکرار می‌کنم، دنبال کسی که مقدس است، نروید! دنبال خدا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) بروید. الآن باید دنبال متقی بروید.

خیلی‌ها در دنیا گناه کردند؛ وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید شد، منادی در تمام خلقت ندا داد: «ارکان خدا شکست!» یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کشته شد! حالا عده ای از گنهکاران اهل جهنم که مغرض نبودند، رقت کردند و از جهنم نجات یافتند. این بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «فُزْتُ و رَبِّ الكعبه» خوشحالی علی (علیه السلام) از رهایی جهنمی‌ها بود.

وقتی امام زمان (عج الله فرجه) می‌آید، این دو نفر را از قبر بیرون می‌کشد، به دار می‌زند و آنها را آتش می‌زند؛ تمام گناهان تقصیر عمر است. امام حسن (علیه السلام) هم می‌فرماید: «مادرمان زهرا را که کشتند، همه ما را کشتند، ما یک جان داریم.»

چرا این دو نفر را از قبر بیرون می‌آورد و آتش می‌زند در حالی که جبت و طاغوتند، در بدترین جای جهنم هستند و کارشان سخت‌تر است؟! این را فقط متقی به شما می‌گوید؛ چون که امام زمان (عج الله فرجه) می‌خواهد مردم بفهمند که این دو نفر بد هستند! این دو نفر بودند که زهرای عزیز (علیها السلام) و محسنش را کشتند، خلافت را غصب کردند، به ولایت جسارت کردند و مسیر دین را عوض کردند؛ حالا این دو نفر را آتش می‌زند؛ تا آن مردمی که با این‌ها ارتباط دارند، ظلم و جنایتشان برای آن‌ها افشا شود.

چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این کار را نمی‌کند؟ چون امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌خواهد امام زمان (عج الله فرجه) این کار را بکند. در زمان خودش این کار را نکرد؛ چون که فرصت پیدا نکرد و کسی را هم نداشت. هفتاد هزار نفر طرف عمر و ابابکر رفتند و به حکومت آنها راضی بودند، فقط پنج نفر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماندند. حالا امام زمان (عج الله فرجه) این کار را می‌کند، هفتاد هزار ملک از آسمان به یاری او می‌آیند. آخرالزمان مردم دنبال عمر می‌روند که می‌گوید اگر از هزار نفر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند.

امام زمان (عج الله فرجه) می‌داند چه وقت ظهورش است؛ اما دو اجازه می‌خواهد: اول اجازه از خدا، بعد اجازه از حضرت زهرا (علیها السلام). به اجازه مادرش ظهور می‌کند. حالا نگوئید که ائمه (علیهم السلام) احتیاج دارند، این‌ها اجازه روی اجازه است، احترام روی احترام است. وقتی آقا تشریف می‌آورد، اول کاری که می‌کند، به مدینه می‌آید؛ سر قبر مادرش می‌رود و می‌فرماید: مادر جان! آمدم! قبر مخفی مادرش را معلوم می‌کند و صدا می‌زند: «مادر جان! من آمدم! چقدر هل من ناصر گفتم؟ کسی نیامد تو را یاری کند؛ آمدم تا احقاق حق از دشمنان تو و جدّم حسین کنم.» متقی می‌فرماید: «وقتی امام زمان (عج الله فرجه) تشریف می‌آورد، به قلب

خسته من هم می‌گوید من آمدم!»

وقتی آقا امام زمان (عج الله فرجه) وارد مکه می‌شود، یک هشدار به تمام عالم می‌دهد و یک پرچمی باز می‌کند که در آن پرچم «إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً» نوشته شده است؛ از تمام عالم کمک می‌خواهد. این پرچم را تمام دنیا می‌بینند، امام زمان (عج الله فرجه) به تمام عالم ندا می‌دهد: «جاء الحق و زهق الباطل» یعنی آنچه که باطل است، از بین می‌رود و حق آشکار می‌شود. این ندا به تمام کون و مکان می‌رسد و یک جلوه‌ای می‌کند. به تمام خلقت از انس و جن، ملائکه، زمین، آسمان، درخت و دیوار می‌رسد؛ همه به غیر از بشر به او لیبیک می‌گویند. شما هم باید منتظر ندای حجت خدا، آقا امام زمان (عج الله فرجه) باشید؛ اما شما منتظر فرمان خلق هستید. شخصی به امام صادق (علیه السلام) گفت: آقا جان! آن منتقم آل محمد شما هستید؟ حضرت فرمود: نه، من هم منتظمم.

شما باید یک عقیده الهی داشته باشید، آن هم انتظار الفرغ است. حالا می‌خواهم به شما بگویم انتظار الفرغ یعنی چه؟ انتظار الفرغ مثل این است که الآن پدر شما به مسافرت رفته است؛ اگر همه ببینند، شما می‌گویید پدرم نیامده و منتظر او هستید. شما هم باید عقیده‌تان این باشد که منتظر امام زمان (عج الله فرجه) باشید و دنبال کسی نروید. تمام کالبد بدن شما انتظار الفرغ داشته باشد؛ آن وقت به مردم کاری ندارید. امام صادق (علیه السلام) هم فرمود: «اگر یک روز از دنیا باقی باشد، حجة بن الحسن امام زمان (عج الله فرجه) خواهد آمد.»

من خودم همین‌طور هستم، همیشه آماده‌ام که وقتی آقا ظهور کرد، عصایم را بردارم و دنبالش بدم؛ شما هم یک چیزی برای خودتان تهیه ببینید، وقتی امام زمان (عج الله فرجه) ظهور کرد، آن را بردارید و بدوید. نزد خدا و ائمه (علیهم السلام) زن و مرد ندارد! هر کسی نمی‌تواند این طور باشد! شما همسر و بچه دارید، تعلقات دارید؛ اما باید حواستان پیش امام زمان (عج الله فرجه) باشد. مکان شرط نیست، خودتان شرطید؛ هر کجا هستید، منتظر امام زمان (عج الله فرجه) باشید!

یک دفعه خواب دیدم که در مغازه‌ام هستم، به من گفتند امام زمان (عج) الله فرجه) ظهور کرده است. یک تیشه برداشتم، پالتو هم نپوشیدم و پابرنه دویدم؛ مرد آن است که وقتی امام زمان (عج الله فرجه) تشریف می‌آورد، دنبالش بَدود. مرد فقط متقی است، بقیه نر هستند؛ چون مردم دنبال دنیا و خلق هستند! خدا هم می‌فرماید: «لَا فِتَىٰ إِلَّا عَلَىٰ، لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شاه مردان عالم است.

دیدم آقا نزدیک کارخانه ریساف آمده است. مورد عنایت آقا امام زمان (عج الله فرجه) قرار گرفتم. آقا منشی داشت، به او فرمود: «برو به بازاری‌ها بگو بیابند!» کسی از بازاری‌ها نیامد. به یکی از این بازاری‌ها که چندین سال اینجا می‌آمد، اما آخرش رفت، پیغام دادم و گفتم: «تو از آن بازاری‌ها بدتر هستی، چون که چندین سال تو را نصیحت کردم و آخرش رفتی؛ اما چه کسی آن بازاری‌ها را نصیحت کرده بود؟!» من همین‌طور می‌خواستم در رکاب امام زمان (عج الله فرجه) کشته بشوم، تا حضرت زهرا (علیها السلام) یک لبخند به من بزند! می‌خواستم زهرای عزیز (علیها السلام) خوشحال شود که پسرش مهدی (عج الله فرجه) را یاری کرده‌ام.

اگر بخواهید یاور امام زمان (عج الله فرجه) باشید، باید هیچ چیزی نخواهید؛ یک جان دارید فدای امام زمان (عج الله فرجه) کنید. مثل غلام سیاه امام حسین (علیه السلام) که وقتی به او گفت آزادت کردم، برو! رفت

و برگشت؛ می‌خواست تتمه عمرش را یاور امام زمانش باشد. یاور امام زمان (عج الله فرجه) انتظار می‌کشد و می‌خواهد این عمری که پیشش امانت است را فدا کند. همه در امتحان امام زمان (عج الله فرجه) رفوزه‌اند به جز متقی.

روزی عطاری از اهل بصره در مغازه‌اش نشسته بود که دو نفر برای خریدن سدر و کافور وارد شدند. وقتی به طرز صحبت کردن و چهره‌هایشان دقت کرد، متوجه شد که از مردم معمولی نیستند؛ برای همین از شهر و دیارشان پرسید؛ اما جوابی ندادند. او اصرار و التماس کرد و آنها را قسم داد. آنها گفتند: ما از ملازمان آقا امام زمان (عج الله فرجه) هستیم، یکی از جمع ما

فوت کرده، ما برای خریدن سدر و کافور اینجا آمده‌ایم.

همین که این مطلب را شنید، با اصرار و تضرع زیاد خواست که او را هم همراه خودشان ببرند. خلاصه با آنها به راه افتاد، تا این که به ساحل دریایی رسیدند. آن‌ها بدون نیاز به سوار شدن در کشتی، خودشان بر روی آب راه افتادند؛ اما آن عطار ایستاده بود و نگاه می‌کرد. به او گفتند: نترس! خدا را به حضرت حجّت قسم بده، تا تو را حفظ کند؛ بسم الله بگو و بیا! او هم این کار را کرد و بر روی آب مانند زمین خشک دنبالشان به راه افتاد، تا این که به وسط دریا رسیدند.

ناگهان ابرها به هم پیوستند و باران شروع به باریدن کرد. اتفاقاً او در وقت خروج از بصره، صابونی پخته بود و آن را برای خشک شدن در آفتاب روی پشت بام گذاشته بود. وقتی باران را دید، به یاد صابونهایش افتاد و گفت: «آخ، صابون‌هایم!» به محض این خیال، پاهایش در آب فرو رفت و مجبور به شنا کردن شد؛ تا خود را از غرق شدن حفظ کند؛ اما با همه این احوال از همراهان دور می ماند. وقتی آن‌ها متوجهش شدند و او را به این حال دیدند، برگشتند و دستش را گرفتند. او را از آب بیرون کشیدند و گفتند: از آن خیالی که کردی، توبه کن و مجدداً خدا را به حضرت حجّت قسم بده. او توبه کرد و دوباره بر روی آب راهی شد.

بالآخره آنها به ساحل دریا رسیدند و از آن جا هم به طرف مقصد، مسیر را ادامه دادند. مقداری که رفتند، در دامنه بیابان چادری به چشم می‌خورد که نور آن، فضا را روشن کرده بود. همراهانش گفتند: تمام مقصود در این خیمه است، او هم با آن‌ها تا نزدیک چادر رفت و همه همان جا توقف کردند. یک نفر از ایشان برای اجازه گرفتن وارد چادر شد و در مورد آوردن عطار به داخل چادر با حضرت صحبت کرد، به طوری که عطار، صدای امام زمان (عج الله فرجه) را شنید؛ ولی ایشان را چون داخل چادر بود، نمی‌دید. حضرت فرمود: «صابونی! برو دنبال صابون‌هایت!» این شخص محبت صابون داشت که امام زمان (عج الله فرجه) او را راه نداد؛ ما هم محبت دنیا و اهل دنیا داریم؛ برای همین از عهده بر نمی‌آییم! پس کسی که می‌خواهد خدمت امام زمان (عج الله فرجه) برسد، باید ذره‌ای محبت دنیا نداشته باشد و سنخه

امام زمان (عج الله فرجه) بشود.

همان طور که امام، محبت دنیا ندارد، شما هم باید محبت دنیا نداشته باشید! البته به حدّ نیازتان و برای آبرویتان دنیا را بخواهید؛ اما امرِ امام را بالاتر بدانید و منتظر ندا باشید. تمام اینها مثل امانت در دست شماست؛ اما صاحب امانت ولیّ الله الأعظم امام زمان (عج الله فرجه) است. چه کسی محبت دنیا ندارد و سنخه امام زمان (عج الله فرجه) است؟ فقط متقی.

منطقه ای است در همدان که الآن هم زیارتگاه است. سیصد و سیزده نفر در آن جا جمع شدند، اینها از شهر بیرون رفتند، شبها در بیابانها بیتوته می‌کردند و روزها روزه می‌گرفتند و همین‌طور امام زمان امام زمان می‌کردند. حضرت دید اینها خودشان را اسیر کرده‌اند؛ اولین اشتباه آن‌ها این بود که زنهایشان را طلاق داده بودند و دیگر اینکه ادعا کرده بودند ما می‌خواهیم یاور امام زمان (عج الله فرجه) باشیم و او را ببینیم؛ به خاطر همین امام زمان (عج الله فرجه) به همراه دو بزغاله حاضر شد و فرمود: شما چه می‌خواهید؟ گفتند: آقا جان! ما یاور شما هستیم، دست از زن و بچه‌هایمان برداشته‌ایم، اینجا آمده‌ایم و تسلیم شما هستیم. حضرت فرمود: شما همین جا باشید، من روی پشت بام می‌روم و برمی‌گردم.

حضرت رفت و بزغاله‌ها را هم با خود برد. یکی از این افراد قصاب بود، او را صدا زد و فرمود: بیا بالا! وقتی بالا رفت، گفت: یکی از این بزغاله‌ها را بکش! او هم بزغاله را کشت، قدری خون از ناودان سرازیر شد. حضرت یک نفر دیگر را صدا زد؛ وقتی آمد، باز هم به قصاب دستور کشتن بزغاله دیگر را داد، او هم بزغاله را کشت. با سرازیر شدن خون از ناودان، تمام آن افراد فرار کردند، پیش خودشان گفتند: امام زمان (عج الله فرجه) می‌خواهد ما را بکشد!

آقا جان من! شما باید جانتان را برای امام زمان (عج الله فرجه) بدهید! مگر شما می‌خواهید در دنیا بمانید؟! تمام افرادی که خدمت امام زمان (عج الله فرجه) نمی‌رسند، اهل دنیا هستند و می‌خواهند در دنیا بمانند. برو خیالت راحت باشد! من بعضی وقت‌ها می‌گویم: «امام زمان! بیا گردن مرا می‌خواهی بزنی، بزنی و دنیا را اصلاح کن! گردن من که به درد نمی‌خورد!

اختیارِ گردن من هم با توست، بیا و دنیا را اصلاح کن!»

زنی بود که یک قفل در دکان قفل‌سازی آورد و به او گفت: آقا! این قفل را از من می‌خری؟ می‌خواهم آن را بفروشم، گفت: چرا می‌خواهی آن را بفروشی؟ گفت: احتیاج دارم. قفل ساز گفت: این قفل یک شاهی می‌ارزد؛ اما اگر یک کلید به آن بیندازی، سه شاهی می‌ارزد. آن زن گفت: من پول ندارم. قفل‌ساز گفت: من یک شاهی به تو قرض می‌دهم، یک کلید هم به آن می‌اندازم و سه شاهی از تو می‌خرم. آن زن هم راضی و خوشحال شد.

حالا آن شخصی که می‌خواست امام زمان (عج الله فرجه) را ببیند، چندین وقت هم به مسجد سهله برای دیدن امام زمان (عج الله فرجه) رفته بود و در دکان قفل ساز نشسته بود، به او گفت: این چه کار بی‌عقلی بود که تو کردی؟! می‌خواستی خودت آن استفاده را بخوری! قفل‌ساز گفت: آقا جان! این زن، بنده خدا که عقلش نمی‌رسید! این آقا هم که اینجا در دکانم نشسته بود، امام زمان (عج الله فرجه) بود.

ببین عزیز من! این زن زندگی‌اش راه افتاد، امام زمان (عج الله فرجه) دوست آن کسی است که زندگی یک شیعه را راه می‌اندازد، نه این که زندگی‌اش را فلج کند؛ آن وقت امام زمان (عج الله فرجه) دیدنش می‌آید؛ وگرنه این قفل چه ارزشی داشت؟! این قفل‌ساز حساب کرد که زندگی این زن را با این کارش راه می‌اندازد، به خاطر همین امام زمان (عج الله فرجه) به دیدنش آمد.

عزیزان من! امام زمان (عج الله فرجه) به عدالت سر می‌زند، نه به خبثت! ما خبثت داریم، کجا می‌خواهیم امام زمان (عج الله فرجه) را ببینیم؟! مگر ائمه طاهرین را ندیدند؟! هفده، هجده سال چهار امام را دیدند، چرا اهل آتش شدند؟! امام دیدن شرط نیست، امر امام را اطاعت کردن شرط است؛ اگر شما امر امام را اطاعت کنید، دلش خوش می‌شود و خودش به دیدنتان می‌آید.

وقتی آدم ابوالبشر مبتلا به ترک اولی شد، خدا سیصد سال او را کناری انداخت. به خدا گفت: خدایا! هیچ کس مرا نمی‌آمرزد، تو فقط می‌آمرزی!

خدایا! توبه مرا قبول کن! گفت: ای آدم! به آسمان نگاه کن! تا نگاه کرد، دید پنج نور پاک و نورهای ریز، ریز است. خدا گفت: مرا به این پنج نور پاک قسم بده! گفت: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: این پنج نور پاک، محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. آدم گفت: خدایا! تا به اسم حسین (علیه السلام) رسیدم، دلم شکست! آن وقت خدا برای آدم روزه خواند.

اول روزه خوان، خود خداست! به آدم گفت: یا آدم! این حسین مرا در صحرای کربلا می‌کشند و بدنش از تشنگی تَرک، تَرک می‌شود. آدم گریه کرد و توبه‌اش به خاطر گریه بر امام حسین (علیه السلام) قبول شد. آن وقت آدم گفت: خدایا! این نورهای ریز، ریز چه کسانی هستند؟ گفت: آنها دوستان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هستند. این نورهای ریز، ریز، متقی نیستند، شیعه‌های تأیید شده‌اند؛ به غیر از مردم دیگر هستند؛ اما متقی یک نفر بیشتر نیست. حالا آن قدر ما بدبخت هستیم که از کنار متقی می‌رویم و با او مخالفت می‌کنیم.

حضرت زهرا (علیها السلام) در مجلسی که حرف حسینش باشد، حاضر می‌شود. وقتی شما روزه می‌خوانید، زهرای عزیز (علیها السلام) گریه می‌کند؛ اما روزه‌خوان حضرت زهرا (علیها السلام) باشید، نه این که خلق را تأیید و تشویق کنید و مجلس امام حسین (علیه السلام) را پرچم مقصد خودتان بکنید! زهرای عزیز (علیها السلام) روزه‌خوان حقیقی را ضمانت می‌کند. خدا رحمت کند مرحوم اشراقی بزرگ، پسر حاج میرزا محمّد ارباب را، روزه‌خوان خوبی بود، عظمتی داشت! شب عاشورا در مسجد آمد، عبا و عمامه‌اش را کناری انداخت، روی منبر رفت و همین‌طور می‌گفت: «حسین! حسین!» اصلاً در و دیوار می‌گفت: «حسین! حسین!»

حالا مرحوم اشراقی مکه نرفته بود، باغ و زمین داشت؛ وقتی از دنیا رفت، یک نفر در عالم رؤیا دید: مرحوم اشراقی را آوردند و آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: چرا مکه نرفتی؟ به ملائکه دستور داد: او را ببرید و عقیابش کنید. وقتی ملائکه داشتند مرحوم اشراقی را می‌بردند، به او گفتند: اگر این خانم برای تو کاری بکند. گفت: او کیست؟ گفتند: حضرت زهراست! مرحوم اشراقی خدمت حضرت زهرا (علیها السلام) آمد و گفت: زهرا جان!

من متوجه نبودم که این قدر کار دقیق و سخت است! بیا واسطه من بشو! حضرت زهرا (علیها السلام) به ملائکه فرمود: او را برگردانید. حالا زهرای عزیز (علیها السلام) رو به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد و فرمود: چرا می‌خواهی او را عقاب کنی؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: زهرا جان! او مگه نرفته است، یعنی می‌گویی ما امر خدا را اطاعت نکنیم؟! حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: آیا امر خدا این است که شما بگویی روضه‌خوان حسین مرا عقاب کنند؟! اینجا حضرت زهرا (علیها السلام) ناراحت شد. یک دفعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: زهرا جان! پسرت مهدی (عج الله فرجه) را صدا بزن، تا امسال به جای او یک حجّ به جا آورد.

ببین مرحوم اشراقی حضرت زهرا (علیها السلام) را تأیید کرد که در آن دنیا او را شفاعت می‌کند. وای به حال روضه‌خوانی که خلق را تأیید کند و حضرت زهرا (علیها السلام) را تأیید نکند! خاک بر سرش! قیامت هم روضه‌خوانی‌اش به دردش نمی‌خورد.

رفقای عزیز! حضرت زهرا (علیها السلام) اینجاست؛ ولی چطور آنجا می‌رود و مرحوم اشراقی را شفاعت می‌کند؟! متقی هم اینجاست، چطور می‌رود و می‌بیند؟! متقی هم همان است. متقی را حضرت زهرا (علیها السلام) تهیه کرده است؛ ولی چه بسیار از مردم که متقی را قبول ندارند! این‌هایی که متقی را قبول ندارند، حضرت زهرا (علیها السلام) را هم قبول ندارند.

آن روضه‌ای که مرحوم اشراقی خواند، به نام حضرت زهرا (علیها السلام) خواند، به خاطر همین امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرف زهرای عزیز (علیها السلام) را قبول کرد و او را بخشید. امام صادق (علیه السلام) هم می‌فرماید: «ما حجّت خدا از برای خلق هستیم و مادرمان زهرا (علیها السلام) حجّت از برای ماست.» این است که باید حضرت زهرا (علیها السلام) امر کند، تا امام زمان (عج الله فرجه) حاضر شود و برای او حجّ به جا آورد.

یکی از این مداح‌ها وقتی از دنیا رفت، یک شب خواب دیدم در بیابان است؛ چنان نعره می‌زد که بیابان را روی سرش گذاشته بود. به او گفتم: چه شده

است؟! گفت: زهرا به من کارت نمی‌دهد. نگاه کردم، دیدم آن طرف بساطی است و حضرت زهرا (علیها السلام) تشریف دارند؛ به او گفتم: بیا با هم پیش او برویم، من می‌گویم به تو کارت بدهد، گفت: نمی‌دهد! به وجود زهرا (علیها السلام) قسم رفتم، سلام کردم و گفتم: بی بی جان! یک کارت به این بده! فوراً یک کارت نوشت و به او داد. فقط متقی است که میان ائمه (علیهم السلام) و مردم واسطه می‌شود و شفاعت می‌کند.

رفقای عزیز! همیشه از خدا بخواهید که شرار الخلق دنبال شما نیاید و شما را وسوسه نکند. شرار الخلق کسانی هستند که این حرف‌ها را قبول ندارند و ما را به گناه و معصیت دعوت می‌کنند. شرار یعنی از وجودش هیچ برکاتی نازل نمی‌شود، فقط شرّ دارد.

به خدا بگویید: «خدا! ما را محتاج شرار الخلق نکن! شرار الخلق دنبال ما نیاید و ما را وسوسه نکند! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زهرای عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) دنبال ما بیایند. ما هل من ناصر و دعوت آن‌ها را اجابت کنیم. خدا! تو ائمه طاهرین (علیهم السلام) را دوست داری، ما هم می‌خواهیم این‌ها را دوست داشته باشیم و با این‌ها محشور بشویم.»

متقی به ائمه طاهرین (علیهم السلام) اتصال است، آن وقت شما باید به امر متقی باشید! پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «امر هر کسی را اطاعت کنید، با او محشور می‌شوید و مثل او هستید.» رفقای عزیز! بیایید حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بشنوید و با متقی رفیق باشید! متقی می‌فرماید: «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کفواً أحد است. حضرت زهرا (علیها السلام) کفواً خلقت است.» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «آخرالزمان شرّ الأزمنه است.» سؤال کردند: یا رسول الله! شرّ شامل کیست؟ فرمود: «کسی که عمر و ابابکر را دوست داشته باشد و طرفدار آنها باشد.» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستش را به سینه‌اش زد و فرمود: «هر کس عمر را دوست نداشته باشد، امیرالمؤمنین، زهرای عزیز و امام حسین را دوست داشته باشد، با من و در درجه من است.»

الآن شما حرف می‌زنید اما امر امام زمان (عج الله فرجه) را اطاعت نمی‌کنید! امر امام زمان (عج الله فرجه) این است که اولاً سخی باشید؛ دوم این که سخاوتمندان به مردم برسند؛ سوم این که اهل دنیا نباشید.

کدام یک از شما اهل دنیا نیستید؟! چرا امام زمان (علیه السلام) می‌آید به متقی سر می‌زند؟ چرا امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: متقی وکیل من است؟ چرا امام رضا (علیه السلام) به متقی می‌فرماید: برو مردم را راهنمایی کن؟ چرا امام موسی کاظم (علیه السلام) به متقی می‌فرماید: حسین! غصه نخور! حرف‌هایت را در جهان پخش می‌کنیم؟ چون امام به متقی نظر دارد، متقی هم نظرش با امام است. چرا نظر امام به شما نیست؟ چون شما اهل دنیا هستید. چرا اهل دنیا می‌شوید؟ چون می‌خواهید دنیا کارهایتان را تکمیل کند.

شما هم اگر خودتان را در مقابل خدا و امام زمان (عج الله فرجه) تقصیرکار بدانید، هم خدا به شما نظر می‌کند، هم امام زمان (عج الله فرجه) و حضرت زهرا (علیها السلام) تمام غم و غصه دنیا را از دلتان بیرون می‌برند. شخصی بود که بیست سفر به مکه رفته بود، خدمت امام هادی (علیه السلام) آمد و حضرت تمام آنها را رد کرد و فرمود که تو اولاً بیتوته با خدا نداشتی و دیگر این که سخی نبودی و اینها را از خودت می‌دانستی؛ این است که تمام عبادت‌هایت ردّ است. پس ما باید دست‌رنجی که از ما صادر می‌شود را از خدا بدانیم و بگوییم که خدایا! تو این کار را کمک کردی و یادم دادی. من شبها می‌گویم: «خدایا! اگر بهشت بروم تو کردی، تو این حرف‌ها را یادم دادی، نماز شب را تو یادم دادی، بیتوته شب را تو یادم دادی، کمک به فقرا را تو یادم دادی؛ پس اگر بهشت بروم تو کردی!»

عزیزان من! شیطیه تقوا داشت که امام زمان (عج الله فرجه) اعمالش را قبول کرد و به او نماز خواند. امام زمان (عج الله فرجه) یکی در مسجد جمکران نماز خوانده، یکی هم به شیطیه نماز خوانده. به هیچ کس، به هیچ عالمی نماز نخوانده است. خدا نزدش زن و مرد ندارد، هر کسی که تقوایش بیشتر باشد، او را می‌خواهد. بیا بید شیطیه شوید؛ تا امام زمان (عج الله فرجه) اعمالتان را قبول کند و به شما نماز بخواند. اگر اعمالتان غیر از

خدا و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد، امام زمان (عج الله فرجه) آن را قبول نمی‌کند. همان‌طور که امام زمان (عج الله فرجه) وجوهات اهل نیشابور را قبول نکرد؛ چون که آن‌ها حنفی شده بودند. آن توهینی که به امام رضا (علیه السلام) کردند و گفتند: آنچه از دو لب جدت، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدی، برای ما بگو؛ ثمره‌اش این بود که پشت به امام زمانشان (علیه السلام) کردند و حنفی شدند.

شما رفقا! سخی هستید، بیاید با متقی نجوا کنید و از این کارهایتان دست برندارید؛ آن وقت شیطیه می‌شوید و امام زمان (عج الله فرجه) به شما نظر می‌کند؛ اما شرطش این است که دنبال کسی نروید؛ شیطیه هم دنبال کسی نرفت. شما فقط دنبال متقی بروید. شیطیه در خانه بود، متقی هم در خانه است، آنچه را که مردم برای او می‌آورند، به فقرا و بیچاره‌ها می‌دهد و آن‌ها را باچاره می‌کند. متقی، فقرا را مثل بچه‌های خودش، حتی بالاتر هم حساب می‌کند؛ می‌فرماید: «خودم را وام‌دار و قرض‌دار فقرا می‌دانم، وکیل مردم می‌دانم. به این‌هایی که چیز می‌دهم، اصلاً اصلاً آن‌ها را نمی‌شناسم.» اگر متقی اهل دنیا بود، آنچه را که مردم به او می‌دادند، خودش مصرف می‌کرد؛ اما به فقرا می‌دهد. متقی دلش می‌خواهد شما هم همین‌طور باشید، سخی باشید. به مردم کاری نداشته باشید، اگر به مردم کار داشته باشید، دنبال آن‌ها می‌روید.

الحمد لله رفقای که به جلسه می‌آیند، خوب هستند؛ اول این که صدقات و خیرات می‌دهند، دوم این که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) را قبول دارند؛ آن‌ها هم به اهل جلسه نظر دارند؛ اما به شما هشدار می‌دهم که اینجا را رها نکنید. ملائکه آسمان هیچ کجا نمی‌روند، فقط به جلسه ولایت می‌آیند. وقتی به خدا التماس می‌کنند و در مجلس ولایت حاضر می‌شوند، می‌بینند مجلس تمام شده است، بالهایشان را به در و دیوار می‌مالند و در آسمان پرش می‌کنند و فریاد «مَنْ مِثْلِي؟» سر می‌دهند. ملائکه دیگر می‌گویند: بوی خوشی می‌دهید، کجا بودید؟! جواب می‌دهند که ما در مجلس ولایت بودیم.

ما خیلی بدبخت هستیم! این دیوارها کلام متقی را که می‌شنوند ضبط

می‌کنند! چرا شما خودتان را از دیوارها کمتر می‌دانید؟! چرا حرف متقی را که می‌شنوید، به آن عمل نمی‌کنید؟! این است که اهل جهنم هستید! شنیدن شرط نیست، عمل شرط است. خیلی‌ها حرف می‌زنند، بلد هم هستند، اما ولایت به آنها تزریق نشده است. ولایت به دیوارها تزریق شده، چرا به شما تزریق نشده؟! چون که دنیا شما را گول زده است. اگر ولایت به شما تزریق شود، هیچ چیزی شما را گول نمی‌زند، فقط حرف ولایت را می‌شنوی و به آن عمل می‌کنی.

ولایت به متقی تزریق شده است. چطور تزریق شده؟ وقتی شیطان داخل مسجد الحرام شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: علی جان! برو شیطان را بیرون کن! چون که او حق ورود به مسجد الحرام را ندارد. حضرت علی (علیه السلام) رفت و او را زمین زد، روی سینه‌اش نشست. شیطان دید الآن لنگر زمین و آسمان او را خفه می‌کند، گفت: یا علی! می‌دانم که تو چه کسانی را می‌خواهی! تو هیچ کس را مثل شیعیان دوست نداری. همان طور که نمی‌توانم تو را گول بزنم، شیعیان را هم نمی‌توانم گول بزنم. چه کسی این طور است؟ فقط متقی.

بیا بید از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زهرای عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) دست بردارید، تا با آن‌ها محشور شوید! بشر دنبال حرف می‌گردد، بیا بید حرف متقی را بشنوید، تا حرف ولایت به شما تزریق شود؛ آن وقت ائمه (علیهم السلام) شما را قبول می‌کنند! باید این طوری بشوید، مانند متقی بگویید:

پشت پا بر عالم امکان زدم دست بر دامن زهرا زدم

این درست است.

دوستی به نام حاج مظلوم داشتم، باغی داشت که تمام انارهایش را به مردم می‌داد، البته اشخاص را هم می‌شناخت. مریض شد، برایش متوسل شدم. وقتی به باغش رفتم، حاج مظلوم گفت: حاج حسین! یک نفر است که بعضی وقت‌ها این جا می‌آید، آنچه صفات خوب در عالم هست، به او جمع

است. من می‌دانستم به غیر از امام زمان (عج الله فرجه) کسی نیست که تمام صفات خوب را داشته باشد.

وقتی به آخر باغش رفتم، دیدم آقا آن جاست. تا به من رسید، سلام کرد و فرمود: حسین! گفتم: بله! فرمود: خوشی تمام شد. گفتم: آقا جان! فرمایش شما درست است، جدّتان هم بالای سر آقا علی اکبر (علیه السلام) همین را گفت، خوشی در عالم نیست؛ اما به نظر من دو خوشی هست: یکی بیتوته شب، یکی هم دستم را بالا بردم و گفتم آدم خدمت امام زمانش باشد. آقا یک لبخند زد و مرا تأیید کرد، من هنوز عاشق دندان‌های سفیدش هستم.

عزیزان من! شما الآن قدردانی نمی‌کنید که خدا به شما چه داده است؟! اگر به شیخ بهاء اسم اعظم داده، امام زمان (عج الله فرجه) خودش را به شما داده است. حالا هم که به شیخ بهاء داده، او را مذمت می‌کند؛ چون که می‌خواهد با اسم اعظم خدمت امام زمان (عج الله فرجه) برسد. یک دفعه دید آقا امام زمان (عج الله فرجه) کوفه است و در یک دکانی نشسته، وقتی شیخ بهاء امام زمان (عج الله فرجه) را دید، متوجه شد که امام به او اعتنایی نمی‌کند!

حالا شیخ بهاء دید آقا کفشش را به کفاش داد و فرمود: آیا می‌شود این کفش مرا بدوزی؟! آیا ممکن است این کار را بکنی؟! به او امر نکرد. کفاش گفت: آقا! دو نفر قبل از شما در نوبت هستند. دو مرتبه امام زمان (عج الله فرجه) فرمود: حالا می‌شود کفشم را بدوزی؟! گفت: آقا! باید صبر کنی؛ تا کار این دو نفر را راه بیندازم و بروند. وگرنه به مردم می‌گویم بیایند امام زمانشان را ببینند! بین این کفاش امام زمان (عج الله فرجه) را می‌بیند و می‌شناسد، اما امرش را بیشتر اطاعت می‌کند؛ می‌گوید اگر من کار امام زمان (عج الله فرجه) را جلو بیندازم، توهین به این اشخاص می‌شود، می‌خواهد با کسبش توهین به یک نفر نکند.

حالا امام زمان (عج الله فرجه) شیخ بهاء را صدا زد و گفت: برو کاری کن تا من به دیدنت بیایم، تو اینجا نیا! اصلاً او را رد کرد! امام زمان (عج الله فرجه) یعنی رحم، امام زمان (عج الله فرجه) یعنی عدالت، امام زمان (عج الله

فرجه) یعنی سخاوت.

شیخ بهاء می‌خواست امام زمان (عج الله فرجه) به او نظر کند، حالا امام به او می‌گوید من به کسی نظر می‌کنم که امر خدا را اطاعت کند. امر خدا بالاتر از این است که امام زمان (عج الله فرجه) به شما نظر کند. شیخ بهاء اسم اعظم دارد، اما تو خود اعظم را داری؛ تو محبت چهارده اعظم را داری! این کفاش امر را اطاعت می‌کند، حالا آقا امام زمان (عج الله فرجه) می‌آید و در دکانش می‌نشیند.

این حرف تازه است، هیچ کس به غیر از متقی این حرف را نزده است. ببین، شیخ بهاء چندین وقت می‌خواست امام زمان (عج الله فرجه) را ببیند، اما توی امر خدا نبود! اگر کار و سخاوت شما محض خدا باشد و محض خلق نباشد، خدا به شما نظر می‌کند و هفتاد حج و هفتاد عمره به شما ثواب می‌دهد. امام زمان (عج الله فرجه) هم تمام مردم را کنار می‌زند و می‌فرماید یاور من هستی.

خلیفه‌ای بود که وزیر ناصبی داشت، می‌خواست شیعه‌ها را محکوم کند؛ به خاطر همین قالبی درست کرد و به آن نوشت: «ابابکر، عمر، عثمان، علی» اناری که به درخت بود را درون قالب گذاشت. این انار بزرگ شد و فشار آورد و روی آن، این اسامی نقش بست. وزیر ناصبی انار را برداشت و پیش خلیفه آورد و گفت: خلیفه! ببین این آیات خداست، امر خداست، این را که نمی‌شود منکر شد! چه می‌گویی؟! خلیفه علمای شیعه آن زمان را خواست و گفت به من جواب دهید یا اینکه باید اهل تسنن را قبول کنید؛ وگرنه همه شما را می‌کشم! ببین این خلیفه در باطن می‌داند که خلیفه مردمی است، نه خلیفه خدا و پیامبر! همین‌طور که می‌داند یک نفر امام است و علت و باطن هر کاری را می‌داند؛ برای همین علمای شیعه را خواست. آنها گفتند: خلیفه! یک هفته به ما وقت بده تا به تو جواب دهیم.

این‌ها همه در بیابان ریختند و گریه و زاری می‌کردند. شب آخر، امام زمان (عج الله فرجه) حاضر شد و فرمود: این وزیر قالبی درست کرده و آن را در بالاخانه گذاشته، وقتی می‌روید به خلیفه بگویید که وزیر را در یک اطاق نگه

دارد؛ این کار، خُدعه وزیر است؛ پس چیزی که هست را امام می‌داند، اما این خلیفه نمی‌دانست! چون خلیفه مردمی از این حرفها سر در نمی‌آورد! امام زمان (عج الله فرجه) با این کار به خلیفه توجه داد که هر کس بر علیه خدا و ولایت کار کند، رسوا می‌شود، این کار، کار درخت نیست؛ درخت آیات خداست، هیچ وقت بر ضد خدا و ولایت کار نمی‌کند. چقدر مردم بیچاره‌اند! وای بر ما و وای بر دل امیدوار ما!

درخت برای امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کند، این وزیر با کارش می‌خواست درخت را بدنام کند؛ اما امام زمان (عج الله فرجه) از آن حمایت نمود. در آخرالزمان هم با متقی خدعه می‌کنند، اما خدا و امام زمان حامی اوست. یک حرفهایی را متقی می‌داند، آن وقت می‌بیند که شما کشش ندارید؛ برای همین آن را افشا نمی‌کند. فقط متقی جواب همه را می‌دهد.

امام زمان (عج الله فرجه) به علمای شیعه فرمود: چرا یک هفته وقت گرفتید؟! می‌خواستید بگویید فردا! من جوابتان را می‌دادم؛ پس شیعه صاحب دارد، مواظبش است. بیایید در خانه امام زمان (عج الله فرجه) بروید، ببینید چطور جوابتان را می‌دهد؛ اما باید سخی باشید و از دنیا بگذرید.

خدا حاج شیخ غلامحسین شیرازی را رحمت کند! بعضی وقت‌ها در دکانم می‌آمد. قبل از مُردنش به آقای نجفی وصیت کرده بود که به هر قیمتی هست مرا به نجف ببرید. وقتی از دنیا رفت، مخالفت کردند و نگذاشتند که او را به نجف ببرند. بعد از یک شب یا دو شب آقای نجفی خوابش را دیده بود که به او می‌گوید: آقا جان! غصه مرا نخور! مَلک نقاله مرا پیش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برد. عزیز من! مَلک نقاله تو را هم می‌برد؛ اما ولایت را می‌برد، نه جسمت را! حاج شیخ غلام حسین چند صفت خوب داشت: یکی این که با رادیو مخالف بود، دیگر این که به محراب و دنیا علاقه نداشت. حاج شیخ عباس تهرانی مرا با او روبرو کرد، سفارش مرا به او و سفارش او را به من کرد.

وقتی آقای شرعی وکیل شد، خانه ای داشت؛ دم خانه یک اتاق ساختند؛ چون که وقتی وکلاء می‌آمدند، دیدند که آبروریزی است؛ به خاطر همین

آبروداری کردند. اما حاج شیخ غلام حسین گریه می‌کرد و خطاب به خودش می‌گفت: غلام حسین! این اتاق را می‌خواهی چه کنی؟! داد می‌کشید که چرا این اتاق را ساختی؟! ببین وقتی به دنیا علاقه نداشته باشید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) علاقه خودش را به شما می‌دهد؛ آن علاقه، جهنم خنثی‌کن و بهشت درست‌کن است. چرا علاقه به دنیا دارید؟! چرا این‌ها را خلق حساب می‌کنید؟! خدا شما را مخیر کرده؛ پس با عقلمان کار کنید، نه با هوشتان! آن قدر علاقه به دنیا داشته باشید که اموراتتان بگذرد.

خلاصه آمدند و بالای مدرسه علمیه را ساختند و یک بلندگو هم آن جا گذاشتند. حاج شیخ غلام حسین مخالف بود و می‌گفت این بلندگو را نگذارید، طلبه‌ها می‌خواهند درس بخوانند و ناراحت می‌شوند. این‌ها آمدند و به او پشت کردند و بلندگو گذاشتند. حاج شیخ غلام حسین هم قهر کرد و دیگر به مدرسه نیامد.

این را به شما بگویم که اگر شما به علمای واقعی، نه علمای مصنوعی که من دارند، خدمت کنید، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شما پاسخ می‌دهد. من همیشه درباره مظلوم ساکت نمی‌نشستم، بلند می‌شدم، تمام کار و کاسبی‌ام را برای یاری او رها می‌کردم. این بنده خدا در دکانم آمد و گفت: حاج شیخ حسین! فردای قیامت می‌گویم که یاری خواستم و کسی مرا یاری نکرد! گفتم: آقا! خیلی ادعا کردی! این امام حسین (علیه السلام) بود که یاری نداشت، تو یاور داری، چرا ناراحت هستی؟! بلند شدم یک کاغذ دست گرفتم و گفتم: حاج شیخ غلام حسین را می‌خواهید، یا بلندگو را؟! تا می‌خواستند که بنویسند بلندگو، من می‌گفتم خاک بر سر او که بگوید من بلندگو را می‌خواهم! یک طومار درست کردم و به سردسته آنها گفتم بروید حاج شیخ غلام حسین را بیاورید! گفتم: لازم نکرده! گفتم: من به شما بگویم که من هم جماعتی و هم اهل محل هستم؛ اما شما اهل محل نیستید. اول اهل محلی‌ام را ثابت کردم، تا سر جایش بنشیند! ملاً حسین گفت: زمان ما بلندگو بوده، گفتم: ملاً حسین! سر جایت بنشین و تکان نخور که فاسدت می‌کنم! خلاصه این‌ها جلسه‌ای داشتند، یک نفر توی جلسه آمد و فحش داد، این‌ها همه فرار کردند و جلسه به هم خورد. وقتی این طور شد، همه رفتند و با عزت و احترام حاج شیخ غلام حسین را آوردند.

حرفم سر این است که به علمای واقعی خدمت کنید! الکی نروید به علمای مصنوعی خدمت کنید. خلاصه بعدها یک چرخه به حاج شیخ غلام حسین زد و او مُرد. خدا رحمتش کند از لهُو و لعب بدش می‌آمد. بعد از چند وقت در عالم رؤیا با یک سیّدی در دکانم آمد. وقتی داخل شد، دکان ما روشن شد. به من گفت: آقای حاج شیخ حسین! این آقا است که برات آزادی از جهنم می‌دهد. گفتم: یک برات آزادی از جهنم به من بدهید! آقا نوشت: تو از آتش ایمنی! من کاغذ را گرفتم و بوسیدم و در جیبم گذاشتم. شما چه می‌گویید؟! دنیا چه خبر است!؟

یک مدرسه علمیه‌ای بود، مستخدمی داشت که روستایی بود. برای طلبه‌ها نان و غذایی می‌گرفت، آن جا را جارو و نظافت می‌کرد، لباسی می‌شُست. یک شب رئیس مدرسه از دمِ اتاق این مستخدم رد می‌شد، شنید که از اتاقش صدای صحبت می‌آید. خیلی ناراحت شد، فکر کرد که برایش مهمان از شهرستان آمده و چیزی به او نگفته است. خلاصه همان موقع چیزی به او نگفت. فردا او را خواست، به او برگشت و گفت: چرا مهمان برایت آمد، چیزی به من نگفتی؟! آن بنده خدا گفت: آقا! برایم مهمان نیامده بود! اما رئیس مدرسه کوتاه نیامد و او را قسم داد؛ تا این که سرانجام مستخدم گفت: می‌دانی ماجرا چیست؟! گاهی اوقات آقا امام زمان (عج الله فرجه) اینجا می‌آیند و به من سر می‌زنند. یک دفعه رئیس مدرسه تکان خورد و گفت: راست می‌گویی؟! گفت: « بله! » رئیس گفت: من هم می‌توانم خدمت آقا برسم؟! هر موقع ایشان تشریف آوردند، مرا خبر کن! روزی آن مستخدم به ایشان گفت: دیشب آقا تشریف آوردند و چون یکی از کسانی که در حضور آقا بوده‌اند، از دنیا رفته من باید فردا به حضور امام زمان (عج الله فرجه) بروم. من قدری به بقال و کاسب و نانواي محل بدهی دارم، شما لطف کن و بعد از من این فانوس و اثاث محقر مرا بفروش و بدهی‌های مرا بده. من فردا به حضور می‌روم ولی شما قبل از آن کسی را خبر نکن.

خلاصه فردا صبح طلبه‌ها دیدند دیگر خبری از نان و آب و غذا نیست! سر و صدایشان بلند شد که این مستخدم بی‌لیاقت است و وقتی رئیس مدرسه به اتاق مستخدم رفت، دید از دنیا رفته و به حضور امام زمان (عج الله فرجه) مشرف شده است. رئیس مدرسه پیش طلبه‌ها رفت و گفت: آیا می‌دانید که

این مستخدم با امام زمان (عج الله فرجه) ارتباط داشت؟! او در حضور امام زمان (عج الله فرجه) رفته است! آن مستخدم مدرسه با امام زمان (عج الله فرجه) ارتباط داشت، ما با چه چیز ارتباط داریم؟! ما با دنیا و اهلش، با خلق و تجدد ارتباط داریم! چه کسی با امام زمان (عج الله فرجه) ارتباط دارد؟ فقط متقی.

چند سال پیش که متقی با صورت به زمین خورد، فرمود: چند ثانیه‌ای رفتم، آقا فرمود: تو باید برگردی! گفتم: آقا جان! جایم خوب است، فرمود: نه! باید برگردی. اینجا باز هم امام زمان (عج الله فرجه) به ما رحم کرد و فرصت به ما داد. رفقا! بیایید قردان متقی عزیز و کلامش باشیم!

متقی فرمود: به تمام آیات قرآن اگر از دنیا بروم، این حرفها دیگر گیرتان نمی‌آید. نمی‌خواهم ادعا کنم؛ ادعا نیست. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را از دنیا رفت، دیگر کسی جایش نیست! بروجردی از دنیا رفت، دیگر کسی جایش نیست! من هم بروم، دیگر کسی جایم نیست! می‌بینم باید قردانی کنید!

من قدر شما را دانستم، گفتم: رفقایم شجره توحیدند، آن‌ها را از دنیا بیشتر می‌خواهم. اگر شما هم مرا می‌خواهید، این حرفها را بایگانی نکنید، با آن‌ها نجوا کنید. من با امام زمان (عج الله فرجه) نجوا می‌کنم که این حرفها را القا می‌کند. من شب‌ها با گریه می‌گیرم و روزها با خنده به شما تحویل می‌دهم؛ پس قردانی کنید!

به یک نفر گفتم: کتابت کجاست؟ گفت: در خانه است. متقی باید توی سرش بزند از دست شماها که به جلسه می‌آیید، نه آنهایی که به اینجا نمی‌آیند! آنها که اهل جهنم هستند! تو که کتابت را در خانه‌ات گذاشته‌ای! خانه‌ات باید به کتاب عمل کند یا تو؟!!

به خدا می‌گویم: «خدایا! زحمت نود سالم به باد نرود.» چطور می‌شود زحمت چندین سال را به باد می‌دهی؟ یا من داری، یا این که خلق را مؤثر می‌دانی؛ اما یک وقت به باد داده هست! شاگردهای امام صادق (علیه السلام) به باد داده بودند.

متقی من ندارد. الآن یک چیزی به شما می‌گویم، ناراحتم که چرا شما نمی‌گویید؟! دوست دارم همه شما سخنگوی ولایت باشید. ببین، خدا در سخاوت همکار می‌خواهد، من هم می‌خواهم شما همکارم بشوید.

اگر شما در اختیار امام، یعنی در اختیار امر امام که متقی است باشید، در اختیار خلق نمی‌روید. تمام بدبختی زمان ما این است که در اختیار امام زمان (عج الله فرجه) و متقی نیستیم. شما باید حاجت و کسری‌تان را در خانه خلق نبرید. وقتی از خلق تمنایی دارید، او به شما طمع می‌کند؛ پس قانع و راضی باشید و بروید کنار.

چرا کنار رفتن این همه مشکل است؟ چون منافع ظاهری ندارد. اگر لای مردم باشید، منافع چشم‌چرانی، منافع خوشی، منافع پولی و عشقی دارید؛ شما از این‌ها نمی‌توانید بگذرید! پول نداشتن ننگ نیست، دنبال خلق رفتن ننگ است. کنار رفتن، عبادت و اطاعت است؛ کنار رفتن، علی دوستی و زهرادوستی است؛ کنار رفتن، دین و ولایت محفوظ می‌ماند. خود امام زمان (عج الله فرجه) هم کنار است. کنار باشید تا آینده ولایت باشید، آینده امر امام زمان (عج الله فرجه) باشید، نه آینده دنیا.

آینده ولایت از امر ائمه طاهرین (علیهم السلام) که متقی است، حمایت می‌کند؛ اما شما از اهل دنیا حمایت می‌کنید. بیایید با ولایت باشید، آن وقت ولایت یادتان می‌دهد که چه بخواهید.

اگر شما با تمام وجودتان از امام زمان (عج الله فرجه) بخواهید و به گناهان خود اقرار کنید و کمک بخواهید، آن وقت شما را می‌پذیرد. شما هنوز نفهمیده‌اید که اشتباه کرده‌اید؛ برای همین است که آن‌ها شما را نمی‌پذیرند. اگر به حرف متقی که حرف دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) است باشید، آن‌ها شما را می‌پذیرند.

رفقای عزیز! من دردِ دلم خیلی زیاد است که شما ولایت را از چه افرادی می‌خواهید؟! ببین، وقتی آن مرد عالم مریض شد، حاجبی گرفت و به او گفت: «هر کسی بتواند حجرالاسود را نصب کند، آن شخص امام زمان (عج الله فرجه) است.» در نامه‌اش هم به امام زمان (عج الله فرجه) نوشت:

«آقاجان! آیا مریضی من خوب می‌شود یا نه؟ من چند سال دیگر زنده‌ام؟»
بفرما! ببین، خواهشش از ولیّ الله الأعظم، حجة بن الحسن چیست؟! آیا
این شخص اصلاً ولایت دارد که شما از او ولایت می‌خواهید؟!

حالا وقتی حجرالاسود افتاد و آقا برای نصب آن تشریف آورد، هر چقدر این
حاجب دنبال امام زمان (عج الله فرجه) دوید، دید حضرت دارد می‌رود و به او
اعتنایی نمی‌کند! حضرت یک نگاهی به او کرد و فرمود: «به آن عالم بگو
مریضیات خوب می‌شود، پنج سال دیگر هم می‌میری!» آخر تو چه
نتیجه‌ای داری؟! پنج سال دیگر هم سب و خیار و چیز دیگر خوردی! این چه
نتیجه‌ای دارد؟! عزیز من! به امام زمانت بگو من چه کار کنم تا یاور شما
باشم؟ چه کار کنم تا احقاق حق از دشمنان مادت زهرا و جدّت حسین کنم؟
این را از آقایت بخواه! تو چه می‌خواهی؟! چه کسی این طور است؟ فقط
متقی.

امام زمان (عج الله فرجه) آئینه حق است، ما در آئینه‌اش حیوان هستیم!
منافقیم! وقتی آقا امام زمان (عج الله فرجه) تشریف می‌آورد، تمام آنچه که
چندین سال در دلمان بوده است، در پیشانی می‌آید و بر آن مَهر می‌زند!
«مؤمن! منافق!» امام صادق (علیه السلام) قسم می‌خورد و می‌فرماید:
«جدّ ما امیرالمؤمنین مَهر می‌زند: مؤمن! منافق!» چرا امیرالمؤمنین (علیه
السلام) مَهر زنده است؟ چون خواست امام زمان (عج الله فرجه) را امضا
می‌کند و به او کمک می‌کند. قربان آن کسی بروم که امیرالمؤمنین (علیه
السلام) را دوست دارد. حالا خدا می‌خواهد بگوید که چرا با امیرالمؤمنین
علی (علیه السلام) خوب نیستید؟ اگر با او خوب نباشید، با امام زمان (عج
الله فرجه) هم خوب نیستید؛ به خاطر همین امیرالمؤمنین (علیه السلام)
تشریف می‌آورد و به شما مَهر می‌زند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی را
نداشت که او را یاری کند؛ وگرنه عمر جرأت نمی‌کرد که این جسارت‌ها را به
اهل بیت (علیهم السلام) کند! دل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از
دست مردم آن زمان خون است! حالا زمان ظهور تشریف می‌آورد و مَهر
می‌زند.

متقی هم به زهرای عزیز (علیها السلام) می‌فرماید: «من نتوانستم احقاق

حقّ شما را بکنم؛ الآن نمی‌توانم کاری بکنم، به پشتوانه امام زمان (عج الله فرجه) احقاق حق خواهیم کرد.» متقی دلش پیش امام زمان (عج الله فرجه) است که در زمان ظهور فرصت می‌شود، احقاق حق از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) کند.

رفقای عزیز! شما فکر کنید، ببینید همه کسری دارید! باید از خدای متعال بخواهید که کسری‌هایتان را برطرف کند. فقط متقی کسری ندارد، پس باید دنبال او بروید، این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مُهر منافق می‌زند، به افراد جلسه ما نمی‌زند؛ چرا؟ چون افراد جلسه با امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) ارتباط دارند، سخی هم هستند؛ به آنهایی مُهر می‌زند که گوش به حرف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زهرای عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) نداده‌اند. شرط این که به شما مُهر منافق نزند، این است که سخاوت و جلسه ولایت را تا آخر برسانید.

عده‌ای اینجا بودند و رفتند، اینها به آخر نرساندند. شما از آنها نباشید! ذخیره امام زمان (عج الله فرجه) باشید، در فکر جای دیگر نباشید؛ تا به شما مُهر منافق نزند! به حرف متقی بروید! آنهایی که به حرف متقی نرفتند، به حرف دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) نرفته‌اند. این چیز جدیدی نیست؛ بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد هزار نفر دنبال عمر و ابابکر رفتند، فقط پنج نفر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماندند؛ شما از آنهایی نباشید که دنبال خلق بروید! از آنهایی باشید که دنبال متقی بروید!

آخرازمان همه مردم طرف عمر و ابابکر می‌روند! کسی که طرف آنها نمی‌رود، اهل جلسه است؛ به شرط این که به آخر برساند. از کجا بفهمیم که پیرو عمر و ابابکر نیستیم؟ از این که شما وقتتان را در جلسه ولایت صرف می‌کنید، همیشه در فکر جلسه هستید، از اینجا دست بر نمی‌دارید، سخاوت هم دارید؛ آن وقت از خوبان هستید؛ امام زمان (عج الله فرجه) هم با شما خوب است. فقط دست از اینجا برندارید و پیرو متقی باشید!

وقتی امام زمان (عج الله فرجه) تشریف می‌آورد، کاری به عالم و جاهل ندارد؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به علمایی که پیرو عمر و ابابکر هستند، مَهر منافق می‌زند؛ آن وقت ذخیره می‌شوند، تا امام زمان (عج الله فرجه) گردنشان را بزند. حالا متقی می‌گوید شما دنبال آنها نروید و پیرو آنها نباشید. بیاید پیرو امیرالمؤمنین (علیه السلام)، زهرای عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) باشید؛ تا امام زمان (عج الله فرجه) به شما تقبل الله بگوید.

از کجا می‌گوی تقبل الله می‌گوید؟ وقتی مردم طرف عمر و ابابکر رفتند و پنج نفر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماندند، زهرای عزیز (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: علی جان! چند روز است که سلمان و اباذر و میثم و مقداد را ندیده‌ام؛ به آنها بگو به دیدنم بیایند. حضرت زهرا (علیها السلام) آنها را پذیرفت و به آنها تقبل الله گفت. حالا اگر شما هم پیرو عمر و ابابکر نباشید و پیرو متقی باشید، زهرای عزیز (علیها السلام) به شما تقبل الله می‌گوید.

وقتی عمر و ابابکر به دیدن حضرت زهرا (علیها السلام) آمدند، حضرت از آنها رو برگرداند و فرمود: «مگر پدرم سفارش مرا نکرد و نفرمود: هر کس زهرا را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است؟! رضایت زهرا، رضایت من است و رضایت من، رضایت خداست؟ غضب زهرا، غضب من است و غضب من، غضب خداست؟ خدایا! بدان که من از این دو نفر ناراضی‌ام.» حضرت زهرا (علیها السلام) به این دو نفر نفرین و لعنت کرد، اما به آن پنج نفر تقبل الله گفت؛ حالا در آخر الزمان مردم عمر و ابابکر را قبول دارند. خدا لعنت کند عمر و ابابکر و پیروانشان را! خدا لعنت کند شیطان و پیروانش را! خدا لعنت کند هر کسی که گفت رقیه دختر امام حسین (علیه السلام) نیست.

ما در این دنیا آمده‌ایم برای اقرار به این فرمایش که فقط متقی آن را افشا کرده و فرمود: «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) امام المتقین، یعسوب الدین، امام المبین، هستی خدا، نور خدا، مقصد خدا، ولی خدا، امر خدا، علی ابن ابی طالب، کفوًا أحد است. حضرت زهرا (علیها السلام) عصاره

خلقت، ناموس دهر، ناموس خدا، امّ أبیها، حجت بر تمام ائمه، حامی ولایت، فدایی ولایت، کفوًا خلقت است.»

همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همه خلقت هست که خدای تبارک و تعالی فرمود: «به عزت و جلالم قسم اگر عبادت ثقلین کنی، اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، تو را با صورت به آتش جهنم می اندازم.» عمر هم در همه خلقت هست؛ چون که هر کس او را بخواهد، به جهنم می رود. روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «یا علی! به دینم قسم خدا فرمود نور آسمان ها و زمین ها به واسطه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. یا علی! همان طور که تو در آسمان ها و زمین ها نورفشانی می کنی، عمر یعنی آن کسی که با تو مبارزه می کند، ظلمانیتش به آسمان ها و زمین ها پخش می شود.» حالا در آخرالزمان مردم دنبال عمر می روند و اهل جهنم می شوند. شکر کنیم که فقط متقی شناسایی عمر را به ما داد و از دنبال خلق رفتن نجاتمان داد.

اگر شما به ولایت یقین کنید، بو دارید و بوی ولایت را هم می شنوید؛ اما باید مشامتان را از دنیا خالی کنید. آن زمان کسانی که ولایت را قبول نکردند، بوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) را که نمی شنیدند، زهرا (علیها السلام) را هم زدند! اگر شما ولایت داشته باشید، سنخه ولایت را می شناسید، بویش را می شنوید!

مگر امام صادق (علیه السلام) نمی فرماید عده ای از یمن نزد پدرم امام باقر (علیه السلام) آمدند، پدرم اینها را در آغوش می گرفت و می گفت: صادق جان! اینها بوی ولایت می دهند؟! چه کسی این بو را می شنود؟ امام صادق (علیه السلام)؛ پس بیایید مشامتان را از دنیا خالی کنید! تا کی نگاه به دنیا و اهلش می کنید؟! تا کی نگاه غیر امر می کنید؟! اینها که بو ندارد! بوی ظلمت دارد!

به شما می گوید اگر زره ای محبت عمر و ابابکر را داشته باشید، شما را می سوزانم. یعنی همان طور که ولایت، نجات دهنده بشر از آتش جهنم

است، ذراتی محبت این‌ها را داشته باشید، بر خدا واجب است که شما را بسوزاند؛ باز هم به اهل تسنن بگویید برادر! چرا تفکر ندارید؟! چرا دنبال خلق می‌روید؟! این حقایق را فقط متقی برای ما افشا می‌کند.

امام زمان (عج الله فرجه) که تشریف می‌آورد، همین جا بهشت می‌شود، اصلاً اتصال به بهشت می‌شود. همه مردم به بلوغ می‌رسند، نفسشان پاک شده و چشم پاک هستند؛ به غیر از امام زمان (عج الله فرجه) چیزی را نمی‌بینند و دنیاپرست نیستند. در روایت می‌فرماید: «اگر وجیه‌ترین تمام دختران عالم، تشت طلا بر سرش باشد و از مغرب به مشرق عالم یا از مشرق به مغرب عالم برود، هیچ کس به او کاری ندارد؛ یعنی در دنیا دیگر بدچشم نیست.» فقط حضرت، عدالت را روی زمین پیاده می‌کند و همین جا بهشت می‌شود. جهنم بودن این دنیا برای این است که مردم عدالت را مراعات نمی‌کنند. اگر از بزرگ تا کوچکمان عدالت را پیاده کنیم، تمام مردم با آسایش زندگی می‌کنند.

یک بار در عالم رؤیا دیدم که سر کوچه‌مان آدم تا سوار ماشین بشوم و به حرم حضرت معصومه (علیها السلام) بروم. دیدم که تمام مردم حیوان هستند. یک دفعه دیدم هودجی از آسمان پایین آمد، آقایی در آن بود که به من فرمود: سوار شو! سوار شدم. خوب یادم است از رودخانه قم ردّ شد، رفت و رفت، از کوهها ردّ شد، به یک عمارتی رسیدیم. آقای بزرگواری آن جا بود که دستور داد پذیرایی شوم. به ایشان گفتم: «شما مرا از دست آن حیوانات نجات دادید، ممکن بود مرا بپزند! اما آقا جان! اگر شما هم تقوا نداشته باشید، شما را هم نمی‌خواهم.» حالا وقتی بیدار شدم، این قدر ناراحت شدم که تُف در صورتم انداختم که چرا این حرف را زدم؟! آقا حاضر شد و فرمود: «حسین! چرا ناراحتی؟! ما خودمان به تو القا کردیم که این حرف را بزنی!»

بین من چه می‌گوییم؟! آن را که درونم است، افشا می‌کنم. من تقوا می‌خواهم! اما شما چه می‌خواهید؟! من خواست آنها را می‌خواهم! امر آنها را افشا می‌کنم! اما شما با یک چلوکباب دنبال خلق می‌روید! چرا دنبال امام زمان (عج الله فرجه) نمی‌روید؟! چرا هر چیزی را می‌خورید؟! مال حرام

و مصادره می‌خورید! هنوز هم دنبالش هستید! هر کسی را می‌بینم، دنبال خلق است! فردای قیامت پشیمان می‌شوید! به گونه‌ای که اگر پشیمانی‌تان را به اهل محشر قسمت کنند، به همه می‌رسد.

وقتی امام زمان (عج الله فرجه) به من فرمود: حسین! دست از حاج شیخ عباس تهرانی بردار! باز من کامل در اختیارش نبودم؛ چون آن موقعی که حاج شیخ عباس در روضه‌خوانی امام حسین (علیه السلام) به من امر کرد و گفت: حسین! برو توی زنانه هم چای بده! من حرفش را نشنیدم. بین، حاج شیخ عباس خلق است، خلق نمی‌تواند به متقی امر کند. فقط متقی است که خواست ائمه (علیهم السلام) را می‌فهمد؛ پس جایی نروید! دنبال متقی بروید!

یک روز با پسر، علی آقا کاری داشتیم، وقتی بیرون رفتیم، در آنجا خانه‌های مجللی بود. به این مردم که نگاه کردم، دیدم هیچ کس طرفدار امام زمان (عج الله فرجه) نیست. همه در فکر خانه‌های مجلل و دنبال آن هستند؛ کارهایی که می‌کنند، مطابق میل خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. خدا می‌داند خودم دیدم هیچ کس پیرو امام زمان (عج الله فرجه) نیست!

حالا شماهایی که اهل جلسه هستید، از اول که نبودید! من به شما گفتم که عکس مرا در خانه‌هایتان بزنید؛ اما با فکر؛ نه این که عکس را در خانه‌هایتان همین‌طوری بزنید! باید به عکس نگاه کنید و بگویید: ما چه بودیم؟! کجا بودیم؟! چه کسی ما را هدایت کرد؟! چه کسی ما را نجات داد؟! فقط متقی. انصافاً با عکس ترقی کنید. یکی از ترقی‌های شما این است که سخی هستید. دیگر این که دنبال خلق نرفتید؛ دنبال خلق رفتن، خواست امام زمان (عج الله فرجه) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. دلم می‌خواهد شماها این طوری باشید! اما کم می‌بینم که این طوری باشید! حالا متقی چه کار کند؟! نمی‌تواند حرفش را بزند! حرفم این است و دوباره تکرار می‌کنم: یکی سخی باشید! یکی هم به فکر آخرت باشید! وقتی به فکر آخرت نبودی، به فکر خدا هم نیستی. «إنما الدنيا فناء و الآخرة بقاء.» اگر شما به ماوراء اعتقاد داشته باشید، خیلی خوب هستید! ماوراء شما را نجات

می‌دهد؛ چون هر وقت بخواهید گناه کنید، یاد قیامت می‌افتید؛ اما این مردم به ماوراء اعتقاد ندارند که گناه می‌کنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) اینجا را تأیید کرده‌اند. از اینجا نروید! من آخرش از دنیا می‌روم و دلم خوش است که آقا امام زمان (عج الله فرجه) بیاید و حرفهایم را بزنم. انشاءالله جلوی امام زمان (عج الله فرجه) حرفهایم را می‌زنم.

مرحوم حاج شیخ عباس تهرانی به واسطه من، به طلبه‌ها درس می‌داد. حالا چه خبر است؟! آقای خمینی در درسش می‌آمد و از او استفاده می‌کرد؛ وقتی به آن جا می‌رفتم، حاج شیخ عباس جلوی من می‌گفت: حسین! برایم چه آورده‌ای؟ من هم از این حرف‌ها برایش می‌زدم، می‌گفتم: «آقا! آنچه که آورده‌ام این است: ما باید پیرو دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) باشیم، هیچ کس را به غیر از آنها نبینیم، آن وقت با آن‌ها هماهنگ می‌شویم و به آخرت هم دست پیدا می‌کنیم.» حاج شیخ عباس سوادش را کنار گذاشته بود و دنبال نابغه می‌گشت، دنبال متقی می‌گشت. شما دنبال چه کسی می‌گردید؟! کدام یک از شما این طوری هستید؟! به من بگویید! اگر این طوری هستید، من هم دنبال شما می‌آیم؛ این است که می‌گوید در آخرالزمان، از هزار نفر اگر یک نفر با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؛ چون که ما در این فکرها نیستیم! مبدا شما از آن‌ها باشید!

متقی فقط حرف ائمه (علیهم السلام) را می‌زند، حرف دیگری نیست که بزند. هر کسی حرف ائمه (علیهم السلام) را بزند، متقی هم با او هماهنگ می‌شود؛ اما کسی نیست! مردم به خیالشان درست کار می‌کنند؛ اما اگر پیش متقی بیایند، او نتیجه کارهایشان را به آنها می‌گوید؛ آن وقت می‌فهمند که درست کار نکرده‌اند. اصل پیش متقی آمدن این است که باید به امر سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) باشید. آقا امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «متقی وکیل من است.» وقتی می‌خواستند صحن امام حسین (علیه السلام) را تعمیر کنند، امام حسین (علیه السلام) به آن‌ها فرمود: «پیش وکیل من متقی بروید!» آمدند و من هم به آن‌ها گفتم: «صحن را تعمیر کنید، اما باقی نیاورید.» امام فقط به شما نمی‌گوید که

دنبال متقی بروید! به همه عالم می‌گوید. گفتار امام به تمام عالم است. شما خوبها! کجا دارید می‌روید؟! تمام عالم باید پیش متقی بیایند. اگر متقی از دنیا برود، مردم خوشحال هم می‌شوند. شماها کجا به حرف امام حسین (علیه السلام) می‌روید؟! آقا امام حسین (علیه السلام) اینجاست، شما که خمس و سهم امام نمی‌دهید و کربلا هم می‌روید، مستضعف‌ها از شما طلبکار هستند! بروید، اما با شرایط! دل امام حسین (علیه السلام) را خوش کنید؛ نه این که آن جا بروید و حساب سال هم نداشته باشید!

وقتی به زیارت امام حسین (علیه السلام) رفتم، به هر کدام از قوم و خویش‌هایم مبلغ قابل توجهی دادم. حالا آنجا خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدم و در خواب دیدم لوحی در آسمان است و ملائکه‌ای مأمور آن لوح هستند. به آنها گفتم: چه کار می‌کنید؟ گفتند: داریم صحبت‌های شما را به عالم پخش می‌کنیم؛ پس صحبت‌های متقی به عالم پخش می‌شود؛ آن وقت شماها فردای قیامت پشیمان خواهید شد!

حرف در دنیا زده می‌شود؛ اما عملش خیلی کم است! عایشه سی هزار حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کرد؛ اما به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایراد می‌گرفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چهار زن داشت، دو نفر از آنها حفصه و عایشه بودند که عمر و ابابکر آنها را برای جاسوسی پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشته بودند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این‌ها بچه نداشت، از خدیجه کبری (علیها السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) به دنیا آمد. حالا متقی می‌خواهد به شما بگوید: در جلسه که می‌آیید، حرف‌ها را درک کنید؛ اما اصل: عمل کردن به آنهاست.

متقی به شما می‌گوید: حرف متقی را زدن، حرف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را زدن، عمل می‌خواهد. وای بر من و وای بر دل امیدوار من! این را فقط متقی به شما می‌گوید! این همه به جلسه می‌آیید، خدا نکند حرف مرا عمل نکنید؛ آن وقت مثل عایشه می‌شوید. متقی دلش خون است، اما برای اهل جلسه دلش خون نیست! الحمد لله اهل جلسه، هم سخی هستند، هم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها

السلام) و امام حسین (علیه السلام) را قبول دارند؛ اینها روح که از بدنشان بیرون برود، به بهشت می‌روند.

رئیس اطلاعات به من گفت: «من نوارها و کتابهای شما را شنیده‌ام و خوانده‌ام، همه را قبول دارم.» یک وقت او به بهشت می‌رود، اما شما که به جلسه می‌آیید، به جهنم می‌روید! چرا؟ چون اینجا می‌آیید، اما حواستان جای دیگر هم هست؛ همان طور که عده‌ای بودند و رفتند! آنها از رئیس اطلاعات بدبخت‌ترند! رئیس اطلاعات می‌گوید: کتابها و نوارهای شما را قبول دارم؛ برای همین به بهشت می‌رود؛ اما شما کتابها و نوارها را دارید؛ ولی نه می‌خوانید، نه می‌شنوید، قبول هم ندارید؛ به خاطر همین جهنمی هستید. چه کسی به ما هشدار می‌دهد؟ فقط متقی.

رفقای عزیز! بیایید حرفهای متقی را قبول کنید، تا به بهشت بروید. انشاءالله رفقای من همین‌طور هستند. بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هفتاد هزار نفر طرف عمر و ابابکر رفتند؛ فقط چهار، پنج نفر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ماندند؛ این رفقای من هم انشاءالله طرف عمر و ابابکر نمی‌روند. من افتخار به این جوانها می‌کنم، به همه شما افتخار می‌کنم! شما تا زمان رجعت استقامت داشته باشید! حرف مرا بشنوید! هیچ کجا این حرف‌ها نیست.

اینجا که می‌آیید، هدفتان باید سخاوت باشد، سخاوت با امر، کسانی بودند که سخاوت داشتند، اما سخاوتشان به امر نبود؛ آن وقت امر ائمه طاهرين (علیهم السلام) را گوش ندادند و رفتند! طلحه و زبیر هم همین‌طور بودند، آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمشیر زبیر را برداشت و گفت: «ای شمشیر! چقدر دشمنان خدا را به خاک هلاکت افکندی، اما الآن به روی وصی رسول الله کشیده شدی!» خدا نکند شما مثل طلحه و زبیر باشید! باید مثل آقا ابوالفضل (علیه السلام) باشید که به لشگر کوفه فرمود:

تا زنده‌ام ای لشگر، حامی دینم، دینم حسین است.

شما هم باید دینتان حسین باشد؛ اما آخرالزمان مردم دینشان خلق است. باید بگویید که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند دنبال

متقی بروید! او دین واقعی را به ما می‌گوید؛ پس باید بگویید تا زنده‌ایم حامی دینمان هستیم، دینمان متقی است. اگر مردم این را می‌فهمیدند که بی‌دین از دنیا نمی‌رفتند! هیچ کسی در دنیا نیست که واقعیت دین را بگوید. نه علماء، نه فقهاء، اینها خودشان دنبال دین مردم رفتند! کجا دنبال خلق می‌روید؟!

یک روز به آقای بهاء‌الدینی گفتم: چرا شما نماز را فوری می‌خوانی و می‌روی؟ یک صحبتی برای این مردم بکن! پاسخ داد: شما به خودت نگاه نکن! این مردم حیوانند، من برای حیوان چه بگویم؟! من عمرم را برای حیوان تلف نمی‌کنم! به او گفتم: شما باید حیوان را انسان کنید! انصافاً از فردا نهج‌البلاغه آورد و بعد از نماز برای مردم صحبت می‌کرد. چه کسی جرأت دارد به این‌ها حرف بزند؟ فقط متقی.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «هر کسی را دوست داشته باشید، با او محشور می‌شوید.» مردم متقی را دوست ندارند، متقی کاری به شما ندارد، خدا و ائمه (علیهم السلام) گفته‌اند دنبال متقی بروید؛ اما شما مانند اهل تسنن هستید! آن‌ها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نکردند، شما هم متقی را قبول ندارید!

وقتی عده‌ای از جلسه ولایت رفتند، ناراحت شدم که چرا اینها رفتند؟! امام زمان (عج الله فرجه) فرمود: «حسین! غصه نخور! ناراحت نباش! آنهایی که از جلسه رفتند که رفتند، اینهایی هم که هستند می‌روند؛ من مَلک به سرت نازل می‌کنم.» بدبخت‌های بیچاره! چه کار می‌کنید؟! آنهایی که از جلسه رفتند، از اول که اینجا می‌آمدند، درست نبودند. این‌ها ناقصی را می‌خواهند، نه درستی را. عزیزان من! درستی، این جلسه است. خیلی مواظب دین خودتان باشید!

اینجا تأیید شده، بقیه جاها تکذیب شده است؛ دنبال آنها نروید! البته شما رفقا به متقی کمک می‌کنید، این کار شما، امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. شما هم کمک‌های متقی را فراموش نکنید! خدا و حضرت زهرا (علیها السلام) شما را دوست دارند، از اینجا دست برندارید.

متقی به شما دعا می‌کند، به خودتان، زن و بچه‌هایتان؛ تا حتی به ماشینتان هم دعا می‌کند.

خدایا! شکر، تشکر می‌کنیم ای خدا! تو محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یعسوب الدّین، امام المبین، حجت خدا را به ما داده ای.

تشکر می‌کنیم ای خدا! تو محبت زهرای عزیز (علیها السلام)، عصاره خلقت، ناموس دهر، حجت بر تمام ائمه (علیهم السلام)، حامی ولایت را به ما دادی. شما اگر محبت او را داشته باشید، محبت تمام خلقت را دارید. محبت او را داشتن، باید امرش را اطاعت کنید.

تشکر می‌کنیم ای خدا! به ما محبت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را دادی، محبت حضرت زینب (علیها السلام) را دادی، محبت آقا ابوالفضل (علیه السلام) را دادی، محبت اصحاب باوفایش را دادی، محبت ولیّ الله الأعظم امام زمان (عج الله فرجه)، اجرا کننده مقصد تمام خلقت را دادی که امام صادق (علیه السلام) هم منتظر اوست.

خدایا! تشکر می‌کنیم در شرّ الأزمنه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اگر کسی دینش را حفظ کند، با من و در درجه من است»، ما را با متقی، وکیل امام حسین (علیه السلام)، حنجره امام زمان (عج الله فرجه) آشنا کردی. محبت او را به ما دادی، محبت جلسه‌اش را به ما دادی، هل من ناصرش را به ما رساندی؛ برای کسانی که خواستار هدایت و نجات بودند، هدایت‌گن قرار دادی.

او که قلبش عرش الرحمن است، محبت دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) در قلب اوست و از آن اطلاعیه صادر می‌شود. وصل به خدا و وصل به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) است. بدون رضایت او اعمال و عبادات پذیرفته نمی‌شود. «إنما یتقبّل الله من المتقین» خدا اعمال را از متقی قبول می‌کند. سفارش شده خداست که در موردش فرمود: «اگر کسی به او توهین کند، خانه مرا خراب کرده است.»

مورد تأیید ائمه (علیهم السلام) است که امام صادق (علیه السلام)

می‌فرماید: «اگر کسی او را دوست نداشته باشد و بگوید ما را دوست دارد، دروغ می‌گوید.» خدای متعال او را افشا کرده، می‌گوید: «با او بساز! تا قصری به تو بدهم که اگر بخواهی خلق اولین تا آخرین را در آن جمع کنی، جا دارد.» می‌فرماید: حنجره امام زمان (عج الله فرجه) است؛ یعنی ندای خدا، ندای هل من ناصر، ندای امام زمان (عج الله فرجه) از کلامش به گوشهای شنوا می‌رسد و چون اتصال به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) است، مقصد ولایت و هستی ولایت است.

خدایا! شکر می‌کنیم که در این زمان گنجینه‌ای از القا و افشا برای جویندگان و تشنگان ولایت قرار دادی، او که هدفش کنار زدن لایه‌ای از پرده‌ای است که روی افشای ولایت کشیده شده. می‌فرماید: «شب‌ها با گریه کلام ولایت را از امام زمان (عج الله فرجه) می‌گیرم و با خنده تحویل رفقا می‌دهم.» همان‌طور که حامی ولایت است، خداوند حامی او می‌باشد.

خدایا! شکر، تشکر می‌کنیم که متقی تبری و تولای صحیح را به ما آموخت. می‌فرماید: «کاش به دنیا نیامده بودم تا ببینم به حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) توهین شده؛ چنان می‌سوزم که اگر تمام آبهای دنیا را روی من بریزند، خنک نمی‌شوم. موقعی خنک می‌شوم که امام زمان (عج الله فرجه) بیاید و احقاق حق از دشمنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) کند؛ آن موقع خوشحالم، وگرنه با ناخوشی می‌میرم. حاضرم به جهنم بروم و بسوزم، اما به امام حسین (علیه السلام) توهین نشود.»

متقی می‌فرماید: «اگر بمیرم با عقده این که رجعت نیامده است، از دنیا می‌روم. اگر در جنات و فردوس هم باشم، ناراحتم! بهشت که مرا تأمین نمی‌کند؛ احقاق حق، مرا تأمین می‌کند.» متقی همچون امیرالمؤمنین (علیه السلام)، استخوان در گلویش و خار در چشمش است. در این دنیایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «همچون استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است،» می‌فرماید: «هنوز حرف‌هایم را زنده‌ام! انشاءالله زمانی بشود که آزاد شوم و حرف‌هایم را بزنم.» در همین دنیا حاضر است بماند، رنج بکشد و غصه بخورد، تا شاید بنده‌ای را نجات بدهد و حاجتی را

برآورده کند.

اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرفهایش را در چاه زد، متقی هم می‌گوید: «بیشتر حرفهایم را شب‌ها می‌زنم. آنچه را می‌خواهم بگویم، نمی‌توانم بگویم». همان طور که خدا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌تواند معرفی کند، ولایت هم متقی را می‌تواند معرفی کند. معرفی متقی کار هیچ کس نیست؛ به خاطر همین کسی توان شکرگزاری او را ندارد. مغز و توان محدود ما کجا توان شکر نامحدود را دارد؟! عاجزیم از شکر متقی که ما را از مسیر باطلی که داشتیم، نجات داد. از طوفان‌ها و گردبادهای شدید و هلاک‌کننده در پناهگاه خود آورد و سفینه نجات و هدایت در شرّ الأزمه گردید برای تشنگان هدایت! چگونه شکر کنیم متقی را که دین حقیقی و واقعی را آشکار ساخت؟! ساخت!

متقی با کلامش به ما یاد داد که ائمه (علیهم السلام) نور خدا، صفات خدا، حجت خدا، هستی خدا و مقصد خدا هستند. به ما فهماند که خلق نمی‌تواند حجت شود. اگر در ظلمت سواد و عبادت‌های خیالی و ثواب‌های مَهْلَک بودیم، متقی با حبل‌المتینش، ما را جدا ساخت. چگونه از عهده شکرش برآییم؟ کوشش کرد به همگان بفهماند که مقصد خدا علی (علیه السلام) است، کفوًا أحد علی (علیه السلام) است، کفوًا خلقت زهرای عزیز (علیها السلام) است. چه کسی به ما آموخت که به اولیای امور کار نداشته باشیم؟ فقط متقی.

همان طور که خدا می‌فرماید: «به عزّت و جلالم قسم، اگر عبادت ثقلین را بکنی و امیرالمؤمنین علی را به الیوم اکملت لکم دینکم قبول نداشته باشی، تو را با صورت به جهنم می‌اندازم»؛ متقی با کلامش آموخت که بهتر از علی (علیه السلام) نیست! کیست که یک شمشیر زده افضل از عبادت ثقلین؟! کیست که یک نَفَس کشیده افضل از عبادت ثقلین؟! کیست که خورشید را برگردانده؟! کیست که فرمود علی (علیه السلام) کفوًا أحد است؟! تازه باز هم هنوز افشا نشده است!

خوشا به حال کسانی که در این خانه که قدمگاه واقعی ائمه (علیهم السلام)

است، ثابت بمانند تا رجعت.

خدایا! از تو می‌خواهیم که به ما کمک کنی تا خواست متقی که جلسه و ادامه جلسه است را به آخر برسانیم و به حرف‌های متقی عمل کنیم.

همان طور که خدا یگانه است، مجلس ولایت هم یگانه است. اینجا را مطلق بدانید! اگر در تمام جمعیت جلسه یک نفر نیامد، تو یکی بیا! اینجا خواست حضرت زهراست، وقتی به جلسه می‌آیید، بگویید: زهرا جان! آن‌ها نیامدند تو را یاری کنند، ما آمدیم؛ ما اینجا کشف بقا می‌کنیم.

اینجا آشیانه علی (علیه السلام) و زهرا ی عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) است؛ تا حرف محبوبین خدا را بزنیم. اینجا صراط مستقیم است که راه درست و نزدیک را به ما نشان می‌دهد. اینجا احقاق حق می‌شود؛ حضور در جلسه، احقاق حق است.

خود حضرت زهرا (علیها السلام) به مجلس ولایت آرام می‌شود. همه دنیا آرامش ولایتی ندارند، اما مجلس ولایت دارد؛ چون زهرا ی عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) در آن قدم می‌گذارند؛ پس بالاتر از همه عالم است.

اینجا محل تمرین ولایت است، به خاطر حمایت از ولی الله الاعظم امام زمان (عج الله فرجه). مجلس ولایت باید به شما تزریق شود، وگرنه می‌روید! یک خیال و حساسیت و منیّتی درونتان می‌آید و شما را می‌برد. آن گناهی که توبه ندارد، کفران نعمت است. نعمت: این جلسه است. رحمت: این جلسه است. آدمی که می‌خواهد اینجا بیاید، باید حواله باشد؛ وگرنه می‌رود.

اصل و اساس جلسه رسیدگی به فقر است؛ شکر کنید در القای خدا قرار گرفتید! اصل کون و مکان اینجاست؛ اسم اعظم این جلسه است؛ قدرت خدا اینجاست؛ اینجا خانه آخرت است و بزرگترین گناه، به هم زدن جلسه است.

به شما وصیت می‌کنم اگر از دنیا رفته‌ام، مشهد را بروید و جلسه ولایت را تشکیل دهید! خواب دیدم به مشهد رفته‌ام، جواد الائمه (علیه السلام) خانه‌ای داشت، به آنجا رفتم. شاخه گلی بود، آن را برداشتم و زیر لباسم گذاشتم.

بعد فکر کردم نکند که تصرف کرده‌ام؟! به خودم گفتم: تا امام رویش را برمی‌گرداند، آن را سر جایش می‌گذارم؛ اما امام در قلبم تصرف کرد و فرمود: این شاخه گل را برای خودت بردار، آن را هم برای پسر محمد تقی!

حالا وقتی به زیارت امام رضا (علیه السلام) رفتید، گوشه ای بنشینید و توی حال خودتان بیتوته کنید! به امام رضا (علیه السلام) بگویید: آقا جان! به حق جوادت به ما عنایتی کن، هر محبتی به غیر از محبت خودت در دل ما هست، بیرون کن و محبت خودت را به ما بده! ما خُده‌گر نباشیم! مأمون با شما خُده کرد، محبتش مردمی بود؛ ما محبتمان مردمی نباشد! ما مثل شاه عبدالعظیم حسنی باشیم که به امام هادی (علیه السلام) گفت: شما را حجت خدا می‌دانم و امرتان را اطاعت می‌کنم. آقا جان! این محبت عاریه نباشد، ثابت باشد؛ حالا که شما دادی خودت نگه دار!

آقا جان! ما با فرح و شادی اینجا آمده‌ایم، با دل خوش آمده‌ایم؛ هم برای شما، هم به خاطر حاج حسین آمده‌ایم. یا امام رضا! شما صاحب الأمر و صاحب الائمه هستید؛ یعنی اگر شما را قبول داشته باشیم، تمام ائمه (علیهم السلام) را قبول داریم. آقا جان! تو را به حق جوادت در حق ما صاحبی کن! ما با عشق شما راه برویم، با عشق شما نفس بکشیم و با عشق شما بمیریم.

یا امام رضا (علیه السلام)! حاج حسین از این حرفها به شما می‌زند، ما هم بزنیم. وقتی شما می‌خواستید از مدینه به طوس تشریف بیاورید، اهل بیت (علیهم السلام) را جمع کردید و گفتید: برایم گریه کنید! این آخرین سفر من است. آقا جان! از آنچه خودت داری، به ما هم بده که از آینده و گذشته مطلع باشیم؛ به ما القا و افشا بده! ما عقلمان نمی‌رسد که از شما چه بخواهیم؟!

امام رضا (علیه السلام)! به حق جوادت، خودت را به ما بده! مال دنیا که می‌گذرد، با عشق و علاقه شما زندگی کنیم، محبوبمان شما باشید؛ مقصدمان هم شما باشید!

یا امام رضا (علیه السلام)! هر کدام از شما چهارده معصوم (علیهم

السلام)، سِمتی دارید؛ خدا شما را رزاق رزق قرار داده. شما رزق ما را زیاد کن؛ تا به فقرا هم چیزی برسد.

من به امام رضا (علیه السلام) می‌گویم: آقا جان! خودت می‌خواهی بده، از خدا هم می‌خواهی بگیر و به ما بده؛ ما چه کار داریم؟! ما این را می‌خواهیم.

یا امام رضا! فرموده‌اند: «الکاسب حبيب الله»، تو را به حق جوادت قسمت می‌دهیم که ما حبيب خدا باشیم. تو را به حق مادرت زهرا (علیها السلام) ما از زوّارت باشیم؛ نه این که زهوار باشیم! شما فرمودی: سه جا سفارش زائر را می‌کنم، اول به مَلک الموت، دوّم شب اول قبر و سوّم در میزان الاعمال؛ در دنیا و آخرت هم برایش مَلکی حافظ می‌گذارم. خدایا! ما لیاقت پیدا کنیم که امام رضا (علیه السلام) برایمان حافظ بگذارد و سفارش ما را بکند.

اول چیزی که از امام رضا (علیه السلام) می‌خواهید ظهور آقا امام زمان (عج) الله فرجه) باشد، بگویید: آقا جان! شما فرمودید که در آخرالزمان مردم بی‌دین از دنیا می‌روند؛ نظری کن که ما بی‌دین از دنیا نرویم.

آقا جان! شما دعایت مستجاب است. تو را به حق مادرت زهرا (علیها السلام)، دعا کن امام زمان (عج الله فرجه) بیاید و ما از یاورانش باشیم؛ از آن‌هایی نباشیم که موقع ظهورش بگوییم: «برگرد! ما داریم خودمان درست می‌کنیم!»

یا علی